

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «کفایت‌الاصول استاد سعید رمزی»

تاریخ: ۱۳۹۶/۰۶/۲۰

مبحث: المقصد الثاني في النواهي

جلسه اول

فصل اول

در این فصل به چهار نکته اشاره شده است:

۱. مفهوم نهی

ماده و صیغه نهی همانند ماده و صیغه امر به معنای طلب است با این تفاوت که مُفاد امر، طلب فعل (وجود) و مُفاد نهی، طلب ترک (عدم) است.

۲. مطلوب در نهی

قول اول: مجرد ترک و هو مختار صاحب الکفایه.

دلیل: ظهور و تبادل عرفی

قول دوم: کف نفس

دلیل: به حکم عقل متعلق تکلیف باید مقدور مکلف باشد و چون ترک یک امر عدمی است که خود به خود حاصل است قدرت به آن تعلق نمی‌گیرد پس نمی‌تواند متعلق نهی باشد، اما کف یک امر وجودی است که تعلق قدرت به آن صحیح است.

جواب: قدرت واژه ای است که به فعل و ترک به طور مساوی نسبت داده می‌شود زیرا مفهوم قدرت یعنی له ان یفعل و له ان لا یفعل، فلذا اگر ترک یک شیء مقدور نباشد فعل آن نیز غیر مقدور خواهد بود و شکی نیست که در خطابات ناهیه فعل منهی عنه مقدور مکلف است؛ پس نسبت دادن قدرت به ترک هم بلامحدود است.

ان قلت: عدم یک امر سابق بوجود مکلف است خصوصاً عدم ازلی که همیشه ثابت بوده است و پرواضح

است که به امر سابق بوجود مکلف قدرت تعلق نمی‌گیرد، پس چگونه می‌تواند متعلق نهی واقع شود؟

قلت: عدم ازلی هر چند خارج از اختیار است اما بقاء و استمرار آن تحت قدرت مکلف است و به این اعتبار می‌تواند متعلق تکلیف قرار گیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «کفایت‌الاصول استاد سعید رمزی»

تاریخ: ۱۳۹۶/۰۶/۲۱

مبحث: المقصد الثاني في النواهي - امور مقدماتی

جلسه دوم

۳. دلالت صیغه نهی بر دوام و تکرار

صیغه نهی همانند صیغه امر به حسب دلالت وضعی هیچ‌گونه دلالتی بر مره یا تکرار ندارد بلکه مطلوب در امر، وجود

کفایت الأصول استاد سعید رمزی

جلسه سوم مبحث: اجتماع امر و نهی در شیئی واحد - امر اول تاریخ: ۱۳۹۶/۰۶/۲۲

• فصل دوم

○ اجتماع الأمر و النهی فی شیء واحد

▪ امور مقدماتی

▪ امر اول:

• مقصود از واحد در عنوان بحث چیست؟

وحدت تقسیماتی دارد که دو تقسیم مورد نظر ماست:

۱. تقسیم آن به واحد شخصی (زید) و واحد نوعی (انسان) و واحد جنسی (حیوان).

۲. تقسیم آن به واحد مصداقی (یعنی اتحاد دو عنوان در وجود خارجی مثل نماز و غضب نسبت به حرکات در دار غضبی) و واحد مفهومی (یعنی اتحاد دو عنوان در مفهوم و تباین کلی در وجود خارجی مثل سجود برای خدا و سجود برای بت).

مرحوم آخوند می فرماید: مراد از واحد در محل بحث، واحد مصداقی است اعم از اینکه شخصی باشد مثل صلوات زید در دار غضبی و یا نوعی و جنسی باشد مثل کلی صلوات در دار غضبی؛ بنابراین ذکر این واژه در عنوان بحث به دلیل اخراج واحد مفهومی از محل نزاع است نه به جهت اختصاص بحث به واحد شخصی، چنان که بعضی توهم کرده اند.

«کفایت، الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه چهارم مبحث: اجتماع امر و نهی در شیئی واحد - امر دوم تاریخ: ۱۳۹۶/۰۶/۲۵

امر دوم:

فرق بین مسئله اجتماع امر و نهی و مسئله نهی در عبادت

مرحوم آخوند به سه وجه الفرق اشاره فرموده و خود وجه اول را پذیرفته است.

وجه اول: تفاوت در جهت بحث

جهت بحث در مسئله اجتماع، صغروی و در مسئله نهی در عبادت، کبروی است، زیرا بحث ما در این مسئله از این حیث است که آیا تعدد عنوان موجب تعدد معنون می شود تا اینکه از سرایت هریک از امر و نهی به متعلق دیگری مانع شده و محذور اجتماع امر و نهی در محل واحد لازم نیاید یا خیر، تعدد عنوان موجب تعدد معنون نیست فلذا هریک از امر و نهی به متعلق دیگری سرایت کرده و مستلزم اجتماع امر و نهی در شیء واحد خواهد بود.

اما بحث ما در مسئله نهی در عبادت از این حیث است که بعد از فرض تعلق نهی به عین متعلق امر، آیا نهی مستلزم فساد است أم لا؟ پس جهت بحث در این مسئله متفاوت است. آری؛ اگر در مسئله اجتماع قائل به امتناع شدیم (از باب اینکه تعدد عنوان را موجب تعدد معنون ندانستیم) و جانب نهی را ترجیح دادیم، این مسئله از صغریات نهی در عبادت محسوب خواهد شد.

وجه دوم تفاوت در موضوع بحث

صاحب فصول فرموده است: موضوع بحث در مسئله اجتماع، دو طبیعت است که وحدت مصداقی پیدا کرده اند (صلّ ولا تغصب) اما در مسئله نهی در عبادت طبیعت واحده است که به نحو مطلق تحت امر رفته و به نحو مقید متعلق نهی شده است (صلّ ولا تصلّ أيام اقرانک)

مرحوم آخوند می‌فرمایند: مجرد تفاوت در موضوع نمی‌تواند موجب تعدد و تغایر بین دو مسئله گردد بلکه معیار در تغایر، تعدد جهات دخیل در غرض است کما عرفت.

وجه سوّم تفاوت در عقلی بودن و یا لفظی بودن بحث

بعضی گفته‌اند: مسئله اجتماع از مسائل عقلی علم اصول است، چون سخن از جواز یا عدم جواز اجتماع از دیدگاه عقل است، اما مسئله نهی در عبادت از مباحث الفاظ است، زیرا بحث در وجود یا عدم وجود دلالت لفظیه التزامیه، بر فساد عبادت است.

مرحوم آخوند در جواب می‌فرمایند: اولاً: عقلی یا لفظی بودن موجب تعدد دو مسئله نمی‌شود بلکه موجب تفصیل در مسئله واحده است یعنی باید یک مسئله عنوان کنیم اما میان حکم عقل و دلالت لفظ در آن مسئله تفکیک قائل شویم.

ثانیاً: در مسئله نهی در عبادت نیز علاوه بر بحث لفظی در یک جهت عقلی نیز سخن به میان می‌آید که آیا جمع بین مبعوضیت که از نهی استفاده می‌شود- و صحت عبادت عقلاً ممکن است یا خیر؟

کفایت‌الاصول استاد سعید رمزی

جلسه پنجم مبحث: اجتماع امر و نهی در شیئی واحد - امر سوم و چهارم تاریخ: ۱۳۹۶/۰۶/۲۶

امر سوم:

مسئله اجتماع یک مسئله اصولی است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: چون نتیجه این مسئله در طریق استنباط حکم شرعی قرار می‌گیرد از مسائل اصولیه محسوب می‌گردد. مثلاً می‌گوییم: نماز در دار غضبی مورد اجتماع امر و نهی است (صغری) و اجتماع امر و نهی جایز یا ممتنع است (کبری) پس نماز مذکور صحیح یا فاسد است (نتیجه) آری؛ می‌توان این مسئله را از جهات دیگر جزو مبادی تصدیقی و یا احکامی علم اصول و یا از مسائل علم کلام و فقه قرار داد.

توضیح مطلب:

الف: مبادی تصدیقی یک علم عبارت است از مقدماتی که درباره اصل وجود موضوع آن علم بحث می‌کند. مثلاً: بحث از اصل وجود کتاب و سنت، از مبادی تصدیقی علم اصول است؛ حال می‌توان مسئله اجتماع را از مبادی تصدیقی علم اصول قرار داد بدین بیان که بگوییم: آیا حکم عقل به جواز اجتماع یا امتناع وجود دارد یا خیر؟

ب: مبادی احکامیه علم اصول یعنی مقدماتی که از برخی حالات و شئون احکام شرعیه بحث می‌کند مثل تضاد احکام خمس و تقسیم حکم به تکلیفی و وضعی و امثال ذلک، حال می‌توان مسئله اجتماع را از مبادی احکامیه قرار داد به این بیان که بگوییم: آیا وجوب و حرمت در مورد واحدی که دارای دو عنوان است جمع می‌شوند؟

ج: مسئله فقهی یعنی مسئله ای که موضوعش فعل مکلف و محمول آن حکم شرعی است، حال در ما نحن فیه می‌توانیم بگوییم: آیا نماز در دار غضبی هم واجب است و هم حرام (بنابر جواز اجتماع) یا فقط واجب و یا تنها حرام می‌باشد (بنابر امتناع اجتماع)؟

د: مسئله کلامی عبارت است از هر آنچه که پیرامون مبدأ و معاد بحث می‌کند، حال در ما نحن فیه می‌توانیم بگوییم: آیا خداوند می‌تواند به دو طبیعتی که در خارج وحدت مصداقی دارند امر می‌کند یا خیر؟

امر چهارم

مسئله اجتماع از مسائل عقلی علم اصول است

با توجه به آنچه که در امر دوم ذکر کردیم روشن می‌شود که این مسئله، عقلی محض است زیرا سخن در آن است که آیا تعدد عنوان عقلاً موجب تعدد معنوی می‌شود أم لا؟ و این مطلب ربطی به عالم الفاظ ندارد. فلذا در عنوان مسئله می‌توانیم بجای کلمه امر و نهی، که ظهور در طلب قولی دارد، کلمه وجوب و تحریم را بیاوریم که اعم است در اینکه با دلیل لفظی مثل امر و نهی ثابت شود یا با دلیل غیر لفظی مثل اجماع و عقل.

منشأ توهّم کسانی که این مسئله را لفظی دانسته‌اند دو امر بوده که هر دو قابل جواب است:

۱. تعبیر اصولیین به اجتماع امر و نهی در عنوان مسئله که ظهور در طلب قولی دارد.

جواب: این تعبیر از باب غلبه است؛ یعنی چون وجوب و تحریم غالباً از طریق طلب قولی (امر و نهی) به دست می‌آید به امر و نهی تعبیر کرده‌اند نه اینکه مسئله اختصاص به طلب قولی داشته باشد.

۲. تفصیل بعضی در مسئله به جواز اجتماع عقلاً و امتناع عرفاً و پرواضح است که عرف با عالم الفاظ و ظهورات ارتباط دارد پس مسئله اجتماع، یک مسئله لفظی است.

جواب: مراد از امتناع عرفی دلالت الفاظ نیست تا مسئله اجتماع، لفظی باشد بلکه مراد آن است که شیء واحد ذو عنوانین «نماز در دار غصبی» از دید دقّی عقلی، دو عمل به حساب می‌آید فلذا اجتماع جایز است؛ اما از دید مسامحی عرفی عمل واحد محسوب می‌شود فلذا اجتماع ممتنع است، پس در هر دو صورت، حاکم به جواز و امتناع، عقل است و عرف فقط در تشخیص موضوع دخالت دارد.

آری؛ می‌توان ادعا نمود که عرف (یعنی الفاظ و ادله) دلالت بر عدم وقوع اجتماع می‌کند؛ یعنی بعد از آنکه به حکم عقل، اجتماع را جایز دانستیم، ادله با وقوع خارجی مساعدت ندارد.

«کفایت الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه ششم مبحث: اجتماع امر و نهی در شیئی واحد - امر پنجم و ششم تاریخ: ۱۳۹۶/۰۶/۲۷

امر پنجم

مسئله اجتماع شامل همه اقسام ایجاب و تحریم است

محل نزاع در این مسئله همه اقسام وجوب و تحریم را شامل است و اختصاص به وجوب و حرمت نفسی تعیینی عینی ندارد به دو دلیل:

۱. عمومیت ملاک: یعنی ملاک نزاع که همان لزوم اجتماع ضدین باشد شامل همه اقسام وجوب و تحریم می شود.

۲. اطلاق کلمه امر و نهی در عنوان مسئله که شامل همه اقسام می گردد.

صاحب فصول فرموده است: نزاع اختصاص به وجوب و حرمت نفسی تعیینی عینی دارد زیرا اطلاق امر و نهی منصرف به قسم مذکور است.

مرحوم آخوند می فرمایند:

اگر انصراف مزبور از ماده امر و نهی است فلا دلیل علیه، و اگر صیغه امر و نهی چنین انصرافی دارد می گوئیم: انصراف وضعی (یعنی تبادل قسم خاص از صیغه امر و نهی) ممنوع است و اما انصراف اطلاقی (یعنی استفاده قسم خاص از اطلاق صیغه) هر چند امکان دارد اما در مانحن فیه قابل جریان نیست، زیرا یکی از مقدمات حکمت آن است که قرینه ای برخلاف نباشد و حال آن که عمومیت ملاک در مانحن فیه صلاحیت قرینیت برای عدم اراده اطلاق دارد.

امر ششم

اعتبار قید مندوحه

بعضی گفته‌اند: محل نزاع در مسئله اجتماع، آن جایی است که مکلف در مقام امتثال، مندوحه (راه فرار) داشته باشد، زیرا اگر مندوحه در کار نباشد بلاشکال اجتماع امر و نهی ممتنع خواهد بود چون مستلزم تکلیف به محال (تکلیف بما لا یطاق) است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: در مسئله اجتماع دو مقام از بحث داریم:

۱. مقام جعل: یعنی آیا جعل امر و نهی در شیء واحد از جانب مولا مستلزم تکلیف محال (اجتماع ضدین) است یا خیر؟

۲. مقام امتثال: یعنی آیا تکلیف به مجمع دو عنوان (نماز در دار غضبی) مستلزم تکلیف به محال (یعنی تکلیف به غیر مقدور) است أم لا؟

حال غرض اصلی در مسئله اجتماع مقام اول است که وجود مندوحه و یا عدم آن هیچ ارتباطی به آن ندارد چون مندوحه مربوط به مقام امتثال است.

وجود مندوحه هم در مقام دوم بلاشکال معتبر است، چون اگر مندوحه نباشد تکلیف به محال لازم می‌آید ولی از محل بحث در مسئله اجتماع خارج است.

وبالجملة: وجود مندوحه مربوط به مقام امتثال و رافع محذور تکلیف به محال است ولی محل نزاع در مقام جعل و لزوم تکلیف محال است که وجود یا عدم وجود مندوحه در آن نقشی ندارد.

بیتوته «کفایت‌الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه هفتم مبحث: اجتماع امر و نهی در شیئی واحد - امر هفتم تاریخ: ۱۳۹۶/۰۷/۱۵

امر هفتم:

آیا قول به جواز یا امتناع در این مساله ارتباطی با مساله تعلق اوامر و نواهی به طبایع یا افراد دارد؟

دو توهم در مقام وجود دارد:

اول: بعضی گفته‌اند: نزاع در جواز یا امتناع در این مسئله مبتنی بر قول به طبایع در آن مسئله است (قائل به جواز می‌گوید: دو طبیعت داریم که احدهما مأموریه و دیگری منهی عنه است، اما قائل به امتناع می‌گوید: هرچند دو طبیعت داریم اما مطلوب مولا طبیعت موجوده است که آن هم واحد است پس نمی‌تواند هم مأموریه و هم منهی عنه باشد). اما بنابر قول به افراد در آن مسئله، بلاشکال باید در این مسئله امتناعی شویم، زیرا فرد واحد نمی‌تواند هم متعلق امر و هم متعلق نهی باشد.

دوم: بعضی دیگر گفته‌اند: قول به جواز در اینجا مبتنی بر قول به طبایع در آنجا و قول به امتناع در اینجا مبتنی بر قول به افراد در آنجا است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: وجه اشتراک هر دو توهم آن است که بنابر قول به افراد در آن مسئله باید در این مسئله امتناعی شویم و ما این مطلب را قبول نداریم؛ زیرا اگر تعدد عنوان موجب تعدد معنون باشد حکم به جواز اجتماع می‌شود هرچند احکام را متعلق به افراد بدانیم، چون صلاة در دار غصبی هرچند به حسب ظاهر یک موجود است ولی به دقت عقلی دو فرد از دو طبیعت است که هم زمان وجود پیدا کرده‌اند فلذا می‌تواند همین فرد واحد به اعتبار یکی از دو طبیعت مأموریه و به اعتبار طبیعت دیگر منهی عنه باشد.

اما اگر تعدد عنوان را موجب تعدد معنون ندانستیم حکم به امتناع می‌شود هرچند احکام را متعلق به طبایع بدانیم، زیرا طبیعت به اعتبار وجود متعلق امر و نهی واقع می‌شود نه طبیعت من حیث هی و معلوم است که طبیعت موجوده یکی بیشتر نیست؛ پس نمی‌تواند هم مأموریه و هم منهی عنه باشد.

نتیجه این که هر دو توهم باطل است و نزاع در این مساله هیچ ارتباطی با آن مساله ندارد.

فرق باب اجتماع امر و نهی و تعارض

الف: مقام ثبوت:

در باب اجتماع امر و نهی که از صغریات باب تزاحم است باید متعلق هریک از دو حکم، نسبت به محل اجتماع نیز دارای ملاک باشد تا اینکه بنا بر قول به جواز، هریک از دو ملاک در حکم فعلی خودش تأثیر کرده و در نتیجه صلاة در دار غصبی، هم محکوم به وجوب فعلی و هم حرمت فعلی باشد و بنا بر قول به امتناع، ملاک اقوی تأثیر گذارد و صلاة مذکور محکوم به وجوب فعلی فقط و یا حرمت فعلی فقط شود و در صورت عدم وجود ملاک اقوی در احدهما محکوم به حکم ثالث گردد. اما در باب تعارض؛ متعلق یکی از دو حکم و یا متعلق هر دو حکم نسبت به محل اجتماع فاقد ملاک است و در نتیجه ماده اجتماع با ملاحظه قواعد مقرر در باب تعارض محکوم به احد الحکمین و یا حکم ثالث می گردد.

ب: مقام اثبات:

در مقام اثبات و دلالت اگر احراز کردیم که متعلق هر دو خطاب نسبت به ماده اجتماع نیز واجد ملاک است در این صورت مسئله از باب اجتماع خواهد بود و در نتیجه قواعد باب تزاحم اعمال می شود. اما اگر ملاک هر دو خطاب نسبت به ماده اجتماع احراز نشد از باب تعارض خواهد بود و در نتیجه قواعد باب تعارض جاری می گردد.

بیتنا
«کفایت‌الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه نهم مبحث: اجتماع امر و نهی - امر نهم تاریخ: ۱۳۹۶/۰۷/۱۷

امر نهم

کیفیت احراز ملاک در مقام اثبات

در امر هشتم گذشت که اگر در مقام اثبات احراز کردیم که ملاک هر دو حکم در ماده اجتماع وجود دارد مسئله از باب اجتماع خواهد بود و در غیر این صورت در باب تعارض داخل می‌شود؛ حال سخن در این است که چگونه می‌توان احراز نمود که نسبت به ماده اجتماع هر دو ملاک تحقق دارد؟
مرحوم آخوند می‌فرمایند: اگر دلیل خاص خارجی مثل اجماع در مقام باشد که وجود هر دو ملاک را در ماده اجتماع اثبات نماید بلاشکال مسئله در باب اجتماع داخل خواهد شد، اما اگر دلیلی بر وجود ملاک غیر از اطلاق دو خطاب نداشته باشیم مسئله دو صورت دارد:

۱. هر دو اطلاق در مقام بیان حکم اقتضائی باشند یعنی اطلاق هر یک از امر و نهی دلالت بر وجود مصلحت ملزمه یا مفسده ملزمه در متعلق خود حتی نسبت به ماده اجتماع داشته باشد، در این صورت مسئله از باب اجتماع خواهد بود.

۲. اطلاق هر دو دلیل در مقام بیان حکم فعلی بوده و دلالت بر فعلیت و وجوب و حرمت در ماده اجتماع داشته باشند، در این صورت اگر قائل به جواز اجتماع باشیم نماز در دار غضبی را محکوم به وجوب فعلی و حرمت فعلی دانسته و سپس با ثبوت این دو حکم فعلی، وجود هر دو ملاک را در ماده اجتماع کشف می‌کنیم و در نتیجه قواعد باب تزاحم اعمال خواهد شد، مگر اینکه خارجاً علم اجمالی به کذب یکی از این دو حکم فعلی داشته باشیم که در این صورت با دلیل این دو حکم معامله تعارض خواهد شد مطلقاً (چه بنا بر قول به جواز و چه قول به امتناع)، زیرا نتیجه علم اجمالی مذکور عدم احراز هر دو ملاک در ماده اجتماع است. هذا کله علی القول بجواز الاجتماع.

اما اگر قائل به امتناع باشیم نمی‌توانیم ماده اجتماع را هم واجب فعلی و هم حرام فعلی بدانیم و در نتیجه نخواهیم توانست وجود ملاک در هردو حکم را نیز کشف کنیم. وقد عرفت که با عدم احراز ملاکین، مساله در باب تعارض داخل شده و قواعد آن باب جاری می‌شود مگر اینکه جمع عرفی بین دو دلیل ممکن باشد به این معنی که بتوانیم هردو حکم یا احدهما را بر حکم اقتضائی حمل نمائیم.

فتلخص اینکه: اگر هردو دلیل در مقام بیان حکم اقتضائی باشند از باب اجتماع است. اما اگر در مقام بیان حکم فعلی باشند در این صورت اگر علم به کذب احدهمای غیر معین داشته باشیم از باب تعارض است چه قائل به جواز اجتماع باشیم و چه قائل به امتناع و اگر علم به کذب احدهما نداشته باشیم بنابر قول به جواز اجتماع از باب اجتماع و بنابر قول به امتناع از باب تعارض خواهد بود.

امر دهم

ثمره اجتماع امر و نهی

ثمره بحث در اتیان به ماده اجتماع و حکم به صحت و حصول امتثال ظاهر می‌شود.

توضیح مطلب:

بنابر قول به جواز اجتماع، حکم به صحت عمل (سقوط امر) و حصول امتثال می‌شود مطلقاً (چه در توصیئات و چه در تعبدیئات) زیرا امر فعلی وجود دارد و انجام عمل به قصد امر فعلی متعلق به آن، موجب سقوط امر و حصول امتثال است. آری؛ به مقتضای وجود نهی فعلی، معصیت نیز تحقق پیدا می‌کند.

اما بنابر قول به امتناع:

اگر جانب امر را مقدم کنیم باز هم حکم به صحت عمل و حصول امتثال می‌شود مطلقاً و معصیتی هم وجود ندارد، زیرا مفروض آن است که نهی به جهت ترجیح جانب امر از فعلیت ساقط شده است.

و اگر جانب نهی را مقدم کنیم دو حالت دارد:

الف: ماده اجتماع یک عمل توصیلی باشد؛ در این صورت باز حکم به صحت می‌شود، زیرا با انجام عمل، غرض حاصل شده و با حصول غرض، امر ساقط می‌گردد هر چند معصیت نیز محقق شده است.

ب: ماده اجتماع یک عمل تعبدی باشد؛ که سه صورت دارد:

۱. مکلف عالم به حرمت است.

۲. مکلف جهل تقصیری به حرمت دارد.



۳. مکلف جهل قصوری به حرمت دارد.

در صورت اول و دوم حکم به بطلان عمل می شود، زیرا مفروض آن است که با علم و جهل تقصیری، نهی فعلیت دارد و با فعلیت نهی، عمل مبعوض و حرام است و پرواضح است که عمل مبعوض و حرام صلاحیت مبریت و عبادت ندارد.

اما در صورت سوم از سه طریق می توانیم حکم به صحت نمائیم:

۱. از طریق ملاک؛ یعنی بگوئیم چون احکام تابع ملاکات واقعیه است و مفروض آن است که ملاک امر (مصلحت واقعی) در این عمل وجود دارد پس انجام آن به داعی همین ملاک، موجب صحت و سقوط امر است.

آری؛ در این صورت امثال صدق نمی کند، زیرا حصول امثال متوقف بر وجود امر فعلی و قصد آن است و مفروض آن است که با ترجیح جانب نهی، امر فعلی وجود ندارد.

دوم: از راه امر به نفس عمل؛ یعنی بگوئیم: چون احکام تابع ملاکاتی هستند که تأثیر فعلی در حسن و قبح دارند و حسن و قبح هم تابع علم مکلف است پس در مانحن فیه به دلیل جهل قصوری به حرمت، نهی فعلی وجود ندارد و با عدم فعلیت نهی، مانعی از فعلیت امر نخواهد بود. و معلوم است که با وجود امر فعلی علاوه بر حکم به صحت، امثال نیز حاصل می شود.

سوم: از راه امر به طبیعت؛ یعنی بگوئیم: هر چند احکام تابع ملاکات واقعیه باشند و این عمل عبادی (نماز در دار غصبی) به دلیل مزاحمت با نهی، امر فعلی نداشته باشد اما طبیعت عمل، امر فعلی دارد و ما می توانیم این عمل را به قصد امر متعلق به طبیعت انجام دهیم چون در نظر عقل، بین این فرد و سایر افراد طبیعت در وفاء به غرض، فرقی وجود ندارد. نتیجتاً حکم به صحت عمل و حصول امثال می شود.

چند نکته

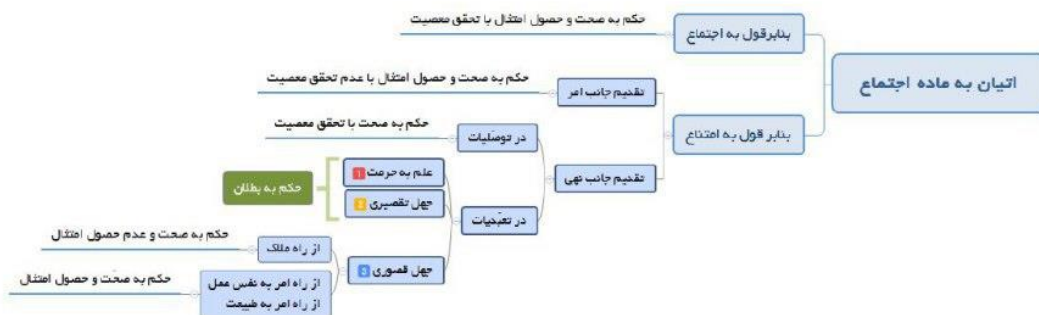
نکته اول: فرق بین این سه راه آن است که در راه اول صحت عمل با قد ملاک اثبات می شود اما در راه دوم و سوم صحت عمل با قصد امر ثابت می گردد فلذا اگر قصد امثال به معنای قصد امر را در صحت عبادت شرط بدانیم باید راه دوم و سوم را انتخاب کنیم چون در راه اول با توجه به عدم وجود امر، قصد امثال ممکن نخواهد بود.

نکته دوم: از بیانات گذشته روشن شد که در باب تعارض اگر نهی را بر امر (از باب ترجیح یا تخییر) مقدم بداریم راهی برای تصحیح عمل عبادی حتی نسبت به جاهل قاصر نداریم، زیرا مفروض آن است که در تعارض با تقدیم جانب نهی، دیگر نه امری وجود دارد و نه ملاک امر، بخلاف باب اجتماع که در مواردی که از جمله آن‌ها جاهل قاصر است راه‌هایی برای تصحیح عمل وجود دارد کما عرفت.

نکته سوم: در مواردی که حکم به صحت عمل می‌کنیم بر آن عمل ثواب نیز مترتب می‌شود و ثوابش هم به عنوان اطاعت است نه انقیاد زیرا عمل مذکور موافق با غرض مولی و بلکه امر فعلی است.

نکته چهارم: از بیانات گذشته باز هم روشن شد که وجه فتوای مشهور فقهاء به صحت عمل در موارد زیادی از مسئله اجتماع، مثل موارد نسیان و جهل قصوری، با اینکه نوعاً قائل به امتناع و تقدیم جانب نهی هستند آن است که عمل مذکور را واجد ملاک دانسته و قصد ملاک را هم در صحت عمل عبادی کافی دانسته اند.

خلاصه امر دهم



بیت‌الافتاء
«کفایة الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه دوازدهم مبحث: اجتماع امر و نهی - مقدمات اثبات قول به امتناع (۱) تاریخ: ۹۶/۰۷/۲۲

اذا عرفت هذه الامور...

مرحوم آخوند بعد از ذکر امور دهگانه می فرماید: حق در مسئله، قول به امتناع است کما ذهب الیه المشهور و اثبات این قول و بطلان سایر اقوال متوقف بر ذکر مقدماتی است:

مقدمات بحث

مقدمه اول: تضاد احکام خمسه

احکام خمسه در مقام فعلیت با یکدیگر تضاد دارند، زیرا بعث و زجر از جانب مولی نسبت به شیء واحد در زمان واحد امکان پذیر نیست به همین دلیل اجتماع امر و نهی از مصادیق تکلیف محال شمرده می شود (یعنی نفس تکلیف از جانب مولی محال است چون مستلزم اجتماع ضدین در اراده مولی است) نه از مصادیق تکلیف به محال (یعنی تکلیفی که به لحاظ متعلق محال است چون مکلف قدرت بر امتثال آن را ندارد).
فلذا حتی کسانی که تکلیف به محال را جایز می دانند، نمی توانند قائل به جواز اجتماع شوند، چون مسئله اجتماع بر فرض استحاله از باب تکلیف محال است.
آری؛ در مقام انشاء تضادی بین احکام وجود ندارد، زیرا صرف انشاء دو حکم، مستلزم محالی نیست هرچند با مقام حکمت الهی سازگار نباشد.

مقدمه دوم: تعلق احکام به معنونات

بدون شک احکام الهی به معنون (فعل خارجی مکلف) تعلق می گیرد، نه به اسامی (مبادی متأصله ای که ما بازای خارجی دارند چه از ذوات باشند مثل: انسان و بقرو یا از صفات مثل: ضرب و قیام، که نزد مرحوم آخوند محمول بالضمیمه نامیده می شود) و نه به عناوین (مبادی اعتباری و انتزاعی محض که ما بازای خارجی ندارند. مثل: ملکیت و زوجیت که نزد مرحوم آخوند خارج محمول نامیده می شوند) زیرا احکام شرعیّه (بعث و زجر مولی) تابع ملاکات

(مصالح و مفاسد) می‌باشند و ملاکات بر حقائق خارجی مترتب می‌شوند نه بر اسامی و عناوین، بنابراین اگر در خطابات و لسان ادله، اسامی و عناوین تحت امر و نهی رفته‌اند از این باب است که آلت و مُشیر به معنونات هستند.

مقدمه سوّم: تعدد عنوان موجب تعدّد معنون نمی‌شود

یعنی چه بسا عناوین متعددی که بر معنون واحد منطبق می‌شوند مثل: عنوان عادل و عالم و کاتب و... که برزید مثلاً صدق می‌کند با اینکه واحد شخصی است .

دلیل بر مطلب شهادت وجدان، و شاهد برآن، صدق مفاهیم صفات جلالیه و جمالیه بر ذات اقدس الهی است که از همه جهات واحد بسیط است.

مقدمه چهارم:

دفع دو توهم در مقام

توهم اول:

مسئله جواز و امتناع در ما نحن فیه مبتنی بر مسئله معروف اصالة الوجود و اصالة الماهیة در فلسفه است؛ یعنی اگر ما در آنجا قائل به اصالت وجود شدیم در اینجا باید قائل به امتناع شویم، زیرا وجود واحد نمی‌تواند هم امروز هم نهی داشته باشد؛ اما اگر در آنجا قائل به اصالت ماهیت شدیم در اینجا قائل به جواز می‌شویم، چون دو ماهیت داریم که احدهما مأموریه و دیگری منهی عنه است.

جواب: موجود به وجود واحد محال است که دو ماهیت داشته باشد پس صلات و غصب در مفروض مسئله، ماهیت برای فعل خارجی مکلف (حرکت در دار غصبی) محسوب نیستند بلکه دو عنوان هستند که بر آن منطبق می‌گردند مثل عنوان عالم و عادل که برزید انطباق پیدا می‌کند اما ماهیت او محسوب نمی‌شود.

توهم دوم:

مسئله جواز و امتناع در اینجا مبتنی بر مسئله تعدد و وحدت جنس و فصل است؛ یعنی اگر قائل به اتحاد جنس و فصل در وجود خارجی باشیم در اینجا باید قائل به امتناع شویم، اما اگر قائل به تعدد وجودی جنس و فصل باشیم در اینجا باید قول به جواز را بپذیریم.

جواب: عنوان صلات و غصب از قبیل جنس و فصل نیستند تا این بحث مبتنی بر آن بحث باشد بلکه دو مفهوم عرضی و انتزاعی هستند که بر وجود واحد انطباق پیدا کرده‌اند.

تقریر دلیل امتناع: (قوله: اذا عرفت ما مهدناه...)

نتیجه مقدمات اربعة مذکوره آن است که اجتماع امر و نهی ممتنع است؛ زیرا با توجه به تضاد احکام (مقدمه اول) و تعلق آنها به معنونات (مقدمه دوم) و عدم تعدد معنون به تعدد عناوین (مقدمه سوم) و اثبات وحدت وجودی و ماهیتی ماده اجتماع (مقدمه چهارم) نتیجه می‌گیریم که تعلق امر و نهی به شیء واحد هر چند دارای دو عنوان باشد مستلزم اجتماع ضدین و از محالات است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«کفایة الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه چهاردهم مبحث: اجتماع امر و نهی - نقد ادله قول به جواز اجتماع (۱) تاریخ: ۹۶/۰۷/۲۵

دو دلیل بر جواز اجتماع (قوله: وان غائله اجتماع الضدین فیه ...)

دلیل اول

احکام متعلق به طبایع است اما نه طبیعت بماه؛ زیرا طبیعت بماهي ملاکی ندارد تا آثار اعم از شرعیّه و یا غیر شرعیّه. بر آن مترتب گردد، پس آنچه که متعلق احکام واقع می شود طبیعت مقید به وجود است به گونه ای که قیدش (وجود) خارج از ماهیت و تقیدش داخل است.

بناءً علی هذا؛ دو طبیعتی که احدهما متعلق امر (صلات) و دیگری متعلق نهی است (غصب) هیچ گونه اتّحادی ندارند تا اجتماع آن ها محال باشد، نه در مقام جعل و نه در مقام امتثال.

اما در مقام جعل به دلیل اینکه متعلق امر و نهی متعدّد است هر چند در وجود خارجی اتّحاد داشته باشند، زیرا مفروض آن است که وجود (قید) خارج از طبیعت مأموریه و منهی عنه است و این دو طبیعت از این حیث (وجود خارجی) متعلق امر و نهی واقع نشده اند.

و اما در مقام امتثال به دلیل اینکه وقتی متعلق امر و نهی متعدّد شد مانعی ندارد که به احدهما اطاعت و به دیگری عصیان حاصل شود و در نتیجه هم امر و هم نهی ساقط شود.

جواب:

با توجه به آنچه که در مقدمه دوم (تعلق احکام به معنونات) و مقدمه سوم (عدم تعدّد معنون به تعدّد عنوان) متذکر شدیم بطلان این دلیل ثابت می گردد.

دلیل دوم

بعد از فرض تعلق احکام به طبایع می گوئیم: از طرفی فرد خارجی (حرکت در دار غصبی) مقدمه برای وجود طبیعی مأموریه (صلات) و طبیعی منهی عنه (غصب) است و از طرف دیگر در جای خودش ثابت شده که مقدمه غیر منحصره

مانعی ندارد حرام باشد، نتیجتاً اتّصاف مادّه اجتماع به وجوب از باب مقدمیت برای صلات و به حرمت از باب غصبیت محذوری ندارد و هذا هوالمطلوب.

جواب:

اولاً: فرد مقدّمه برای وجود طبیعی نیست بلکه وجود فرد، عین وجود طبیعی است؛ زیرا مقتضای مقدمیت اثنیّت است و حال آنکه کسی نمی‌تواند بین طبیعی و فردش ادّعی اثنیّت نماید.

ثانیاً: بر فرض که مقدّمیت فرد برای طبیعی را بپذیریم اما این مطلب در صورتی مصحح برای جواز است که آن فرد مقدّمه برای هر دو طبیعت باشد تا به لحاظ فردیت برای احدهما واجب و به لحاظ فردیت برای دیگری حرام باشد ولی ما در مقدّمه چهارم اثبات کردیم که مادّه اجتماع وجوداً و ماهیتاً واحد است و نمی‌تواند فرد برای دو ماهیت باشد.

سایر ادله قائلین به جواز

منها (دلیل سوم)

اگر اجتماع وجوب و حرمت ممتنع باشد لازمه اش آن است که اجتماع دو حکم دیگر (مثل وجوب و کراهت و یا استحباب و کراهت) نیز ممتنع باشد و لکن این لازم باطل است، چون موارد زیادی از این نوع اجتماع در شرع واقع شده است مثل صلات در حمام (وجوب و کراهت) و یا صوم روز عاشورا (استحباب و کراهت) و یا صلات در مواضع تهمت (وجوب و کراهت) پس ملزوم (امتناع اجتماع وجوب و حرمت) نیز باطل خواهد بود و هوالمطلوب.

بیان ملازمه: همان تضادی که بین وجوب و حرمت وجود دارد و آن را مانع از جواز اجتماع دانستید بین سایر احکام نیز برقرار است لتضاد الاحکام باسرها.

و بالجمله: وقوع اجتماع دو حکم در موارد متعددی از شرع مقدس بهترین دلیل بر جواز اجتماع وجوب و حرمت است.

جواب:

الف: جواب اجمالی

اولاً: بعد از آنکه برهان عقلی (تضاد) بر امتناع اجتماع دو حکم اقامه شد؛ ظواهری که در شرع منافی با این برهان عقلی قطعی است باید توجیه شود.

ثانیاً: محل نزاع در جائی است که ماده اجتماع دارای دو عنوان باشد (صلات و غضب) و حال آنکه ظاهر موارد مذکور، اجتماع دو حکم به عنوان واحد است که بالاتفاق محال است پس خود مستدل نیز باید اشکال اجتماع دو حکم را در موارد مذکور به گونه ای حل نماید.

ب: جواب تفصیلی

عبادات مکروهه بر سه قسم است:

۱. نهی به نفس عبادت تعلق گرفته و بدلی هم وجود ندارد. مثل روزه روز عاشورا و یا نماز در وقت غروب.
۲. نهی به نفس عبادت تعلق گرفته اما بدل دارد. مثل نماز در حمام.
۳. نهی در ظاهر به عنوان عبادت تعلق گرفته اما در حقیقت متعلق به عنوان دیگری است که با عبادت اتحاد وجودی و یا ملازمت وجودی دارند. مثل نماز در مواضع تهمت.

اما قسم اول «صوم یوم عاشورا»

در این قسم بعد از ملاحظه این نکته که فعل در موارد مذکور بالا جمع صحیح است و مع ذلک ترک آن نزد ائمه (علیهم السلام) ارجح بوده است، سه توجیه برای حلّ محذور اجتماع حکمین وجود دارد
توجیه اول:

اینکه بگوئیم: در این موارد همان طور که فعل (صوم) دارای مصلحت و امر استحبابی است، ترک (ترک صوم) نیز به دلیل انطباقش بر یک عنوان مصلحت دار (مخالفت با بنی امیه مثلاً) دارای مصلحت و امر استحبابی است، پس فعل و ترک از قبیل دو مستحب متزاحم هستند که قواعد باب تزاحم (تقدیم اهم و سپس تخییر) نسبت به آن‌ها جاری می شود و در مانحن فیه چون مصلحت ترک اهم است، امر به ترک بر امر به فعل مقدم شده و امر به فعل را از فعلیت ساقط می کند، هر چند مصلحت فعل نیز به حال خود باقی است، بگونه ای که اگر قصد ملاک را در صحت عبادت کافی بدانیم، حکم به صحت آن می شود.

نتیجه اینکه: در مانحن فیه فقط یک امر فعلی به ترک داریم و اجتماع دو حکم فعلی وجود ندارد.

إن قلت:

اگر مصلحت ترک، ارجح و مصلحت فعل، مرجوح باشد باید حکم به بطلان فعل گردد، زیرا مرجوح صلاحیت تقرّب ندارد در حالی که اجماع بر صحت فعل قائم شده است.

قلت:

اگر مرجوحیت یک فعل به دلیل نقصان در مصلحت فعل باشد مانع از تقرّب خواهد بود، اما اگر مرجوحیت فعل به دلیل اهتمام شارع به مصلحت ترک باشد نه به دلیل کمبود در مصلحت فعل، منافاتی با تقرّب نخواهد داشت. و ما نحن فیه از قبیل دوم است.

توجیه دوّم:

همانند توجیه اوّل است با این تفاوت که در این توجیه ترک منطبق بر یک عنوان مصلحت دار نیست تا خود مستقیماً دارای مصلحت گردد بلکه ملازم با یک عنوان مصلحت دار است (مانند بکاء بر سید الشهداء (علیه السلام))، پس طلب مولی حقیقتاً به آن عنوان ملازم تعلق گرفته و به ترک مجازاً اسناد داده می شود، اما در توجیه اوّل، طلب حقیقتاً به ترک تعلق گرفته چون منطبق با آن عنوان مصلحت دار است .

توجیه سوّم:

آن است که طلب را ارشادی بگیریم، یعنی بگوئیم: امر به ترک ارشاد است به آن است که ترک منطبق و یا ملازم با یک عنوان مصلحت دار است، در نتیجه امر به ترک یک طلب حقیقی ارشادی است چه در فرض انطباق و چه در فرض ملازمه، و محدودور اجتماع حکمین نیز مرتفع خواهد شد چون اجتماع دو حکمی که احدهما ارشادی باشد مانعی ندارد.

قسم دوم (صلات در حمام)

در این قسم علاوه بر سه توجیهی که در قسم اول ذکر کردیم راه دیگری نیز وجود دارد و حاصلش آن است که بگوئیم: نهی از صلوات در حمام ارشاد به آن است به که اگر نماز در این مشخصه مکانی انجام گیرد از مصلحت آن کاسته می‌شود یعنی مثلاً اگر فرض کردیم طبیعت نماز دارای ۱۰۰ درجه مصلحت است، ایتان آن در حمام موجب می‌شود که این مصلحت به ۸۰ درجه تقلیل یابد هم چنانکه ایتان آن در مسجد موجب ازدیاد آن به ۱۲۰ درجه می‌گردد. و مراد مشهور فقهاء از اینکه می‌گویند: کراهت در عبادت به معنای اقل ثواباً است همین معنایی است که اشاره کردیم. ان قلت:

اگر کراهت در عبادت به معنای اقلیت ثواب باشد مستلزم دو امری است که نمی‌توان بدان ملتزم شد:

۱. اینکه هر عبادتی که نسبت به عبادت دیگر ثوابش کمتر باشد متّصف به کراهت گردد؛ مثلاً: اگر صوم نسبت به صلوات ثوابش کمتر باشد باید حکم به کراهت آن نمود و لایمکن الالتزام به.
۲. اینکه هر عبادتی که نسبت به عبادت دیگر ثوابش بیشتر باشد متّصف به استحباب گردد. مثل: صلوات در خانه نسبت به صلوات در حمام و لایمکن الالتزام بذلک ایضاً.

قلت:

اولاً: اقلیت و اکثریت ثواب نسبت به افراد يك عبادت سنجیده می‌شود، و ثانیاً: در عبادت واحده هم يك فرد متوسط که دارای منقصت و یا مزیت نیست در نظر گرفته می‌شود و سپس سایر افراد نسبت به آن مقایسه شده و متّصف به کراهت یا استحباب می‌گردند، بنابراین نه صوم نسبت به صلوات، متّصف به کراهت می‌شود، چون دو عبادت هستند، و نه صلوات در دار نسبت به صلوات در حمام متّصف به استحباب می‌گردد چون صلوات در دار همان فرد متوسطی است که سایر افراد با آن سنجیده می‌شوند.

نتیجه اینکه: در این توجیه جدیدی که برای قسم دوم بیان کردیم، نهی متعلق به صلوات در حمام، یک نهی ارشادی است که اجتماع آن با امر مولوی محذوری ندارد، منتهی فرق بین این ارشاد و آن ارشادی که در توجیه سوم از قسم اول گفتیم آن است که ارشاد در آنجا به ترک بود و ارشاد در اینجا به فعل فرد دیگری از عبادت، چون مفروض آن است که بدل وجود دارد.

بیت‌المرکز
«کفایة الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه هجدهم مبحث: اجتماع امر و نهی - نقد ادله قول به جواز اجتماع (۵) تاریخ: ۹۶/۰۸/۲

قسم سوم: (صلات در مواضع تهمت)

در این قسم هر چند در ظاهر نهی به عین متعلق امر تعلق گرفته است اما از این حیث که در واقع دو عنوان وجود دارد (صلات و کون در مواضع تهمت) شبیه به موارد اجتماع امر و نهی (صلات و غضب) است فلذا باید بر اساس مبانی مسئله اجتماع بررسی می‌گردد.

فنقول:

بنابر قول به جواز اجتماع دو راه حل وجود دارد:

۱. اینکه بگوئیم: نهی متعلق به عبادت مولوی است ولی حقیقتاً به عنوان متحد یا ملازم با عبادت (کون در مواضع تهمت) تعلق گرفته است و اسناد آن به خود عبادت، مجازی و بالعرض است. نتیجتاً امر و نهی به دو عنوان تعلق گرفته که قائل به جواز چنین اجتماعی را جایز می‌داند.

۲. اینکه بگوئیم: نهی مذکور ارشادی است؛ یعنی حقیقتاً به خود عبادت تعلق گرفته ولی ارشاد است به اینکه نماز را در غیر موضع تهمت ایتان کنیم، چون ایتان آن در این موضع موجب کاسته شدن مصلحت آن می‌گردد. نتیجتاً اجتماع دو حکمی شده که احدهما ارشادی است و لا محذور فیه قطعاً.

و اما بنابر قول به امتناع

اگر عنوان صلوات ملازم با کون در موضع تهمت باشد همان دو جوابی که بنابر مسلک جواز اجتماع ذکر کردیم جاری می‌شود، زیرا امتناعی نیز اجتماع حکمین را در شیء واحد محال می‌داند نه در دو شیء متلازم، اما اگر عنوان صلوات را متحد با کون در موضع تهمت دانستیم اجتماع صادق است و در این صورت اگر جانب نهی را ترجیح دادیم عبادت باطل است اما اگر جانب امر را ترجیح دهیم کما هو المفروض (زیرا مشهور قائل به صحت عبادت در ما نحن فیه شده‌اند و این دلیل بر ترجیح امر است) در این صورت همان راه حل قسم دوم را جاری می‌کنیم یعنی نهی را حمل بر ارشادیت نموده و می‌گوئیم: نماز در این مشخصه مکانی (موضع تهمت) موجب کاسته شدن مصلحت آن می‌گردد.

دو تبصره

تبصره اول:

تفسیر کراهت به اقلیت ثواب در دو مورد از اقسام عبادات مکروهه جاری نمی‌شود:

۱. در قسم اول مطلقاً (چه بنا بر قول به جواز و چه قول به امتناع) زیرا فرد دیگری برای آن تصوّر نمی‌شود تا بگوئیم این فرد نسبت به فرد دیگر ثوابش کمتر است.

۲. در قسم سوم بنا بر قول به اجتماع، زیرا با فرض تعدد متعلّق امر و نهی، وجهی برای التزام به ارشاد و اقلیت ثواب وجود ندارد.

تبصره دوم:

دفع محذور اجتماع حکمین در عبادات مندوبه (اجتماع وجوب و استحباب مانند: صلوات با جماعت) به سه طریق امکان پذیر است:

۱. امر استحبابی را بر ارشاد حمل کنیم که در این صورت حقیقتاً به عبادت تعلق گرفته و دلالت بر افضلیت افراد و اکثریت ثواب دارد.

۲. امر استحبابی را بر مولوی اقتضایی حمل کنیم که در این صورت نیز حقیقتاً به عبادت تعلق گرفته و دلالت بر وجود ملاک استحباب دارد.

۳. امر استحبابی را بر مولوی فعلی حمل کنیم و بگوئیم: حقیقتاً به عنوان ملازم با عبادت (اجتماع مسلمین مثلاً) تعلق گرفته و مجازاً به عبادت اسناد داده می‌شود.

البته راه سوم در صورتی صحیح است که قائل به جواز اجتماع باشیم، زیرا بنا بر قول به امتناع، اجتماع دو حکم فعلی، هر چند احدهما بالمجاز باشد، امکان ندارد.

و منها (دلیل چهارم قائلین به جواز اجتماع)

عرف عقلاء کسی که مأمور به را در ضمن فرد محرم ایتیان کند، هم مطیع و هم عاصی می‌شمارند و این کاشف از جواز اجتماع امر و نهی است. مثلاً: کسی که امر به خیاطت شده و از کون در مکان خاص نهی شده است، اگر در آن مکان خیاطت نماید عرفاً عنوان مطیع و عاصی بر او صادق است.

جواب:

اولاً: مثال مذکور از محل نزاع خارج است، زیرا محل بحث در دو عنوانی است که اتحاد وجودی داشته باشند مثل صلوات و غضب، در حالی که خیاطت و کون هیچ‌گاه اتحاد وجودی پیدا نمی‌کنند. ثانیاً: برفرض که از مناقشه در مثال بگذریم، می‌گوییم: ما قبول نداریم که در چنین مواردی هم اطاعت صادق باشد و هم عصیان، بلکه چنین عبدی یا فقط مطیع است (اگر جانب امر را مقدم کنیم) و یا فقط عاصی است (اگر جانب نهی را مقدم کنیم).

آری، در توصیلات که معنای اطاعت فقط حصول غرض است صدق اطاعت و عصیان محذوری ندارد اما در تعبدیات که اطاعت به قصد امتثال محقق می‌شود جمع بین اطاعت و عصیان امکان ندارد.

قول به تفصیل بین عقل و عرف

بعضی گفته‌اند: اجتماع امر و نهی به حکم عقل جایز است، چون به دقت عقلی دو عمل مطرح است، اما عرف آن را تجویز نمی‌کند، چون ماده اجتماع را یک عمل بیشتر نمی‌بیند.

جواب:

اولاً: عرف در مسائل عقلیه با استناد به حکم عقل، حکم می‌کند منتهی دو نظر دارد: ۱. نظر دقتی؛ ۲. نظر مسامحی. و تا زمانی که نظر دقتی وجود داشته باشد نظر مسامحی ارزشی ندارد و معلوم است که عرف با نظر دقتی مجمع را دوتا می‌بیند، پس تفصیل معنا ندارد و باید قائل به جواز اجتماع شوید هم عقلاً و هم عرفاً.

ثانیاً: قبلاً گفتیم که مسئله اجتماع امر و نهی یک مسئله عقلی است نه لفظی، فلذا امر و نهی خصوصیتی ندارد بلکه اگر وجوب و حرمت از غیر از امر و نهی لفظی استفاده شود باز در محل نزاع داخل است و پرواضح است که عرف در تشخیص مفاهیم الفاظ می تواند مداخلت داشته باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«کفایة الأصول استادا سعید رمزی»

جلسه بیستم مبحث: اجتماع امر و نهی - تنبیه اول (بخش اول) تاریخ: ۹۶/۰۸/۶

تنبیهات مسئله اجتماع امر و نهی

تنبیه اول: اضطرار به مقدمه منحصره

مقدمه:

اضطرار به ارتکاب حرام دو صورت دارد:

۱. اضطرار بدون سوء اختیار: در این صورت اگر ملاک وجوب در این عمل حرام، وجود داشته باشد مثل ارتماس (فرو بردن سر زیر آب) به قصد غسل جنابت، علاوه بر التزام به عدم استحقاق عقاب حکم به صحت صوم و غسل می گردد، زیرا بعد از آن که حرمت فعلی به خاطر اضطرار برداشته شد ملاک وجوب (غسل جنابت) تأثیر خود را گذاشته و این عمل حرام متصف به وجوب می گردد، اما اگر ملاک وجوب در کار نباشد مثل ارتماس مجزء از قصد غسل؛ در این فرض نیز ملتزم به عدم عقاب می شویم ولی فقط حکم به صحت صوم می کنیم، زیرا بعد از رفع حرمت فعلیه به خاطر اضطرار، ملاکی وجود ندارد تا ارتماس مذکور را واجب گرداند.

۲. اضطرار به سوء اختیار: در این صورت حرمت فعلیه به خاطر اضطرار برداشته می شود، اما ملاک حرمت (مبغوضیت) باقی می ماند، چون اضطرار به سوء اختیار بوده است و با وجود ملاک حرمت، علاوه بر استحقاق عقاب اگر ملاک وجوبی هم در کار باشد اثری ندارد فلذا در مثال مذکور علاوه بر بطلان صوم، اگر با این ارتماس قصد غسل هم نماید باطل خواهد بود. مرحوم صاحب کفایه بعد از ذکر این مقدمه می فرماید: هذا مما لا شبهة فيه انما الاشكال در این است که اگر اضطرار به سوء اختیار باشد و عمل حرام (مضطرألیه) مقدمه منحصره برای یک واجب اهم قرار گیرد مثل خروج از دار غضبی که مقدمه منحصره برای تخلص از غضب است، حکمش چیست؟ چهار قول در مسئله راجع به خروج مذکور است که سه قول اول بر مسلک امتناعی و قول چهارم بر مسلک اجتماعی است:

۱. فقط منهی عنه است به ملاک نهی سابق. (مختار صاحب کفایه)

۲. فقط مأموریه است و حکم معصیت هم ندارد. (مختار مرحوم شیخ انصاری)

۳. مأموریه است اما حکم معصیت (استحقاق عقاب) بر آن مترتب می گردد. (مختار صاحب فصول)

۴. هم مأموریه است از باب مقدمیت و هم منهی عنه از باب غضبیت. (مختار محقق قمی)

۱. مختار صاحب کفایه

خروج مذکور فقط منهی عنه است به ملاک نهی سابق.

این قول مرکب از سه ادعا است:

۱. سقوط نهی سابق از فعلیت؛ به دلیل این که با عروض اضطرار خطاب زجری از جانب مولا امکان ندارد؛

۲. تحقق عصیان و استحقاق عقاب؛ به دلیل این که اضطرار به سوء اختیار بوده فلذا ملاک نهی (مبغوضیت) باقی است و در مخالفت آن عقلاً معذور نخواهد بود.

۳. عدم تعلق امر مقدمی به خروج؛ به دلیل این که اضطرار به سوء اختیار موجب بقای مبغوضیت عمل است و صرف مقدمیت خروج برای تخلص واجب هر چند منحصره باشد نمی تواند رافع مبغوضیت بوده و موجب تعلق امر غیري به آن گردد.

ان قلت :

مقدمیت خروج چگونه نمی تواند موجب تعلق امر به آن گردد در حالی که مقدمه واجب، واجب است؟

قلت:

اتصاف مقدمه به وجوب غیري در دو مورد است:

۱. مقدمات مباح

۲. مقدمات محرمه به سه شرط:

الف: منحصره باشد؛ ب: ذی المقدمه اهم باشد؛ ج: اضطرار به سوء اختیار نباشد.

و در ما نحن فیه (خروج از دار غضبی) هر چند دو شرط اول وجود دارد اما چون اضطرار به سوء اختیار بوده شرط سوم مفقود است و در نتیجه خروج نخواهد توانست متصف به وجوب غیري گردد بلکه بر همان مبغوضیت ذاتی خودش باقی است.

دلیل بر لزوم شرط سوم در اتصاف مقدمه محرمه به وجوب آن است که اگر صرف انحصار مقدمیت و اهمیت ذی المقدمه

کافی برای رفع مبغوضیت مقدمه حرام باشد لازم می آید که حرمت و وجوب خروج در ما نحن فیه، معلق بر اراده و اختیار

مکلف باشد، یعنی اگر مکلف دخول در دار غضبی را اختیار کرد خروج واجب است از باب مقدمیت؛ اما اگر دخول را اختیار

نکرد خروج حرام است از باب غصبت و لایمکن الالتزام بذلک .

علاوه بر این که اگر اختیار دخول موجب رفع حرمت از خروج شود به خاطر مقدمیت، خلاف فرض خواهد شد، زیرا مفروض بحث آن جایی است که اضطرار به عمل حرام باشد در حالی که اگر خروج به خاطر مقدمیت واجب باشد دیگر اضطرار به حرامی تحقق پیدا نکرده است.

۲. مختار شیخ انصاری

خروج مذکور فقط مأمور به است.

إن قلت:

مرحوم شیخ فرموده است: خروج در مثال مفروض فقط مأمور به است، به دلیل اینکه تصرف در دار غضبی به سه نحو ممکن است: تصرف دخولی؛ تصرف بقائی و تصرف خروجی.

آنچه که بلاشکال حرام است تصرف دخولی و بقائی است. اما تصرف خروجی نه قبل از دخول و نه بعد از آن متصرف به حرمت نمی‌گردد.

اما بعد از دخول: به دلیل اینکه مقدمه منحصره برای واجب اهم (تخلّص از غضب) قرار گرفته است.

اما قبل از دخول: به دلیل اینکه هم فعل و هم ترک آن، غیرمقدور مکلف است.

اما عدم قدرت بر فعل (خروج): به دلیل اینکه تا دخولی نباشد، خروجی در کار نیست.

و اما عدم قدرت بر ترک (ترک خروج): به دلیل اینکه به ترک خروج قبل از تحقق دخول، ترک خروج گفته نمی‌شود مگر از باب سالبه به انتفاء موضوع که آن هم فایده‌ای ندارد.

نتیجه اینکه: خروج یا از باب مصداق بودن و یا مقدمه بودن برای تخلّص از غضب فقط محبوب و مأمور به است و محال است که متصرف به مبعوضت و حرمت گردد.

نقد مختار شیخ:

قلت:

اولاً: اینکه فرمودید: خروج بعد از دخول چون مقدمه منحصره است متصرف به حرمت نمی‌گردد بلکه فقط مأمور به است، در جواب می‌گوییم: مقدمه در صورتی متصرف به وجوب می‌گردد که علاوه بر منحصر بودن، اضطرار به آن به

سوء اختیار نباشد، درحالی‌که مفروض در مقام، سوء اختیار است، پس ملاک حرمت باقی است و با وجود آن نمی‌تواند مأمور به باشد. (نقد مبنایی)

ثانیاً: اینکه فرمودید: خروج قبل از دخول نیز نمی‌تواند متصّف به حرمت گردد چون غیر مقدور است، در جواب می‌گوییم: مفروض در مانحن فیه آن است که مکلف قدرت بر دخول دارد و قدرت بر دخول، قدرت بر خروج نیز محسوب می‌گردد و همین مقدار برای تعلق حرمت به خروج کفایت می‌کند زیرا مقدور مع‌الواسطه نزد عقلاء مقدور محسوب می‌شود. (نقد حلی)

ثالثاً: اگر تصرّف خروجی قبل از دخول نمی‌تواند متصّف به حرمت گردد چون فرع بر دخول بوده و غیر مقدور است پس تصرّف بقائی نیز غیر مقدور بوده و نمی‌تواند حرام باشد، زیرا بقاء نیز مانند خروج فرع بر دخول است. و حال آنکه شما بقاء را قبل از دخول نیز متصّف به حرمت می‌دانید فما الفرق بینهما؟ (نقد نقضی)

بنابراین بقاء و خروج هر دو متصّف به حرمت هستند و تفکیک میان آن دو از حیث حکم وجهی ندارد منتهی چون خروج محذورش کمتر است آن را بر بقاء مقدم می‌کنیم.

رابعاً: اینکه فرمودید: به ترک خروج قبل از دخول، ترک خروج صدق نمی‌کند مگر از باب سالبه به انتفاء موضوع، در جواب می‌گوییم: دخول در مانحن فیه به منزله سبب است برای خروج نه موضوع برای آن و در افعال تولیدی (تسبیبی) قدرت بر مسبب به قدرت بر سبب است و قادر بر سبب را می‌توان حقیقتاً قادر بر مسبب دانست، پس در مانحن فیه نیز هرکس قدرت بر دخول داشته باشد بر او صدق می‌کند که قدرت بر خروج نیز دارد بدون اینکه سخن از سالبه به انتفاء موضوع باشد.

خامساً: برفرض که دخول به منزله موضوع برای خروج بوده نه سبب و در نتیجه صدق قدرت بر ترک خروج از باب سالبه به انتفاء موضوع باشد، باز می‌گوییم: سالبه کذائی، خروج را غیر مقدور نمی‌کند تا از حرمت و مبعوضیت خارج گردد، زیرا قدرت بر خروج ولو به قدرت بر موضوع آن، حاصل است و همین مقدار از مقدوریت در ائصاف آن به حرمت و مبعوضیت کافی است.

إن قلت: اگر خروج در مانحن فیه حرام باشد لازمه اش آن است که ذی‌المقدمه (تخلّص از غضب) واجب نباشد، زیرا وقتی مقدمه (خروج) شرعاً ممنوع شد، به منزله ممتنع عقلی محسوب می‌شود (الممنوع شرعاً کالممتنع عقلاً) و شکی نیست که تکلیف به ذی‌المقدمه با فرض ممتنع بودن مقدمه، تکلیف به غیر مقدور است، پس یا باید از وجوب

ذی‌المقدمه (تخلّص از غضب) صرف نظر کنیم و یا از حرمت مقدمه (خروج) بگذریم و چون کسی قائل به سقوط وجوب ذی‌المقدمه نشده است پس رفع ید از حرمت مقدمه، متعین خواهد بود و هذا هوالمطلوب.

قلت: اولاً: حرمت شرعی مقدمه در صورتی به منزله ممتنع عقلی محسوب شده و وجوب ذی‌المقدمه را برمی‌دارد که عقل حاکم به لزوم اتیان آن نباشد و الا با فرض حکم عقل به لزوم اتیان مقدمه، تکلیف به ذی‌المقدمه، تکلیف به غیر مقدور نخواهد بود و مانحن فیه از این قبیل است، زیرا عقل حاکم به لزوم خروج از باب اخف المحذورین است پس منافاتی با وجوب تخلّص از غضب ندارد.

ثانیاً: لوسلمنا که حرمت شرعی مقدمه در مواردی که عقل هم حاکم به لزوم اتیان مقدمه است، رافع وجوب ذی‌المقدمه باشد اما فقط رافع فعلیت وجوب ذی‌المقدمه است نه رافع ملاک وجوب، یعنی حرمت خروج فقط مانع از فعلیت وجوب تخلّص از غضب می‌شود نه رافع ملاک وجوب آن. در نتیجه تخلّص از غضب به دلیل وجود ملاک آن عقلاً واجب است و آن هم به خروج حاصل می‌شود.

بشارت
«کفایة الأصول استلا سعید رمزی»

جلسه بیست چهارم مبحث: اجتماع امر و نهی - تنبیه اول (بخش چهارم) تاریخ: ۹۶/۰۸/۱۰

۳. مختار صاحب فصول

خروج مأمور به است با جریان حکم معصیت بر آن
اما مأمور به است چون مقدمه برای تخلص از غضب است و اما جریان حکم معصیت (استحقاق عقاب) بر آن به خاطر وجود
نهی سابق است.
نقد قول مذکور:
اولاً: همانطور که مکرر گفتیم مقدمه ای متصف به وجوب می شود که یا مباح و یا منحصره بدون سوء اختیار باشد و حال آن
که مفروض در مقام تحقق سوء اختیار است.
ثانیاً: لازمه این قول اجتماع ضدین (وجوب و حرمت) در فعل واحد (خروج) به عنوان واحد (عنوان خروجی) است که حتی
نزد قائلین به جواز اجتماع امر و نهی نیز محال است.
إن قلت: اختلاف زمان ایجاب و تحریم، غائله اجتماع ضدین را رفع می کند، زیرا زمان نهی قبل از دخول و زمان امر بعد از
دخول است.
قلت: اختلاف زمان امر و نهی با فرض وحدت متعلق آن دو (خروج)، محذور اجتماع ضدین را دفع نمی کند کما هو اوضح من
أن یخفی.
إن قلت: اختلاف امر و نهی به اطلاق و تقيید، محذور اجتماع ضدین را برمی دارد، زیرا نهی از غضب مطلق است اما امر به
خروج مقید به دخول است.
قلت: هر چند امر به مقتضای قیدش در رتبه نهی نیست اما نهی به مقتضای اطلاقش در رتبه امر نیز وجود دارد و در نتیجه در
رتبه امر، اجتماع ضدین تحقق پیدا می کند.

۴. مختار محقق قمی

خروج هم مأموریه و هم منهی عنه است .

به دلیل این که ما دو خطاب مطلق داریم: یکی امر به تخلص، و دیگری نهی از غضب، و مانعی ندارد که خروج به اعتبار تخلص، واجب و به اعتبار غضب، حرام باشد؛ زیرا ما اجتماع امر و نهی را نه موجب اجتماع ضدین می‌دانیم چون دو عنوان مطرح است. و نه مستلزم تکلیف به محال (تکلیف به غیر مقدور) چون سوء اختیار در میان بوده و الامتناع بالاختر لاینافی الاختیار.

نقد این قول:

اولاً: ما اجتماع امر و نهی را در فعل واحد و لوبه دو عنوان باشد جایز نمی‌دانیم. (اشکال مبنایی)

ثانیاً: بر فرض که اجتماع جایز باشد در صورتی است که دو عنوان تقییدی مطرح باشد در حالی که در مانحن فیه دو عنوان تقییدی نداریم، زیرا خروج به عنوان مقدمیت برای تخلص مورد امر قرار گرفته است که یک عنوان تعلیلی است، پس در حقیقت دو عنوان در مانحن فیه وجود ندارد بلکه عنوان واحدی (خروج) است که هم متعلق نهی (غضب) و هم متعلق امر (مقدمه) قرار گرفته و هو محال عند الكل.

ثالثاً: بر فرض که قبول کنیم خروج، معنون به دو عنوان تقییدی است؛ باز هم نمی‌توانیم قائل به جواز اجتماع امر و نهی شویم، زیرا جواز اجتماع مشروط به وجود مندوحه است و در مانحن فیه با توجه به این که خروج مقدمه منحصراً برای تخلص از غضب است مندوحه ای وجود ندارد، نتیجتاً تعلق وجوب و حرمت به خروج مستلزم تکلیف به محال (غیرمقدور) خواهد بود که بر مولای حکیم قبیح است.

لایقال: به مقتضای قانون الامتناع بالاختر لاینافی الاختیار، تکلیف به محال در مورد اضطرار به سوء الاختیار قبیح نیست.

لأنه یقال: اولاً: این قانون ربطی به محل بحث ندارد بلکه مربوط به مسئله جبر و اختیار است که در رد بر اشاعره قائل به جبر به آن استدلال شده است؛ ثانیاً: امتناع به اختیار از حیث عقاب، منافاتی با اختیار ندارد نه از حیث خطاب و فعلیت تکلیف، (الامتناع بالاختر لاینافی الاختیار عقاباً لا خطاباً) زیرا تکلیف فعلی به غیرمقدور محال است، هر چند عدم قدرت مسبب از سوء اختیار باشد.



به تعبیر دیگر: صحت نماز بنا بر قول به امتناع در سه صورت است:

- ۱- اضطراب بدون سوء اختیار چه با ضیق وقت چه با وسعت وقت
- ۲- اضطراب به سوء اختیار بنا بر مسلک شیخ که خروج را فقط مأمر به می داند.
- ۳- در صورت تقدیم جانب امر که در ضیق وقت مطلقاً حکم به صحت می شود و در وسعت وقت بنا بر قول به عدم اقتضاء.

الامر الثاني:

به دو نکته در این امر اشاره شده است:

نکته اول: در مسئله اجتماع امر و نهی تقدیم با کدام خطاب است؟

فنقول: بنا بر قول به امتناع ۳ صورت دارد:

۱. هر دو خطاب متکفل حکم فعلی باشد، در این صورت اگر اقوائت ملاک احدهما احراز شود از باب تزامم دو ملاک بوده و همان اقوی مقدم می‌گردد، هر چند از لحاظ سندی و دلالتی اضعف از دیگری باشد، اما اگر اقوائت ملاک احراز نشد مسئله از باب تعارض خواهد بود و در نتیجه اقوی سند یا دلالتاً را ترجیح می‌دهیم و بدین وسیله اقوائت ملاک راجح کشف می‌گردد.

۲. یکی از دو خطاب متکفل حکم فعلی و دیگری متکفل حکم انشائی می‌باشد؛ در این صورت بلا اشکال خطاب فعلی مقدم می‌گردد.

۳. هر دو خطاب متکفل حکم انشائی باشد. در این صورت به اصول عملیه مراجعه می‌شود.

نکته دوّم: (دفع یک اشکال)

مرحوم شیخ فرموده است: بنا بر قول به امتناع و ترجیح جانب نهی، نمی‌توانیم حکم به صحت صلوات در دار غصبی حتی در مورد عذر، (اضطرار و نسیان و...) نمائیم، زیرا ترجیح نهی به منزله تخصیص خطاب امر است (صلّ الآ فی الدّار الغصبی) و لازمه تخصیص سقوط ملاک وجوب از مورد تخصیص (صلوات در دار غصبی) است و پُر واضح است که با عدم وجود ملاک، وجهی برای حکم به صحت وجود ندارد.

مرحوم آخوند در جواب می‌فرماید:

ترجیح نهی بر امر در مسئله اجتماع، از باب تخصیص مصطلح نیست تا اینکه گفته شود: در مورد تخصیص، ملاک وجود ندارد بلکه ترجیح درمانحن فیه فقط موجب سقوط فعلیت امر نسبت به ماده اجتماع «صلوات در دار غصبی» می‌گردد، اما ملاک وجوب باقی است و در نتیجه اگر نهی به جهت عذری مثل اضطرار و نسیان و مانند آن از فعلیت ساقط شد، ملاک امر تأثیر گذاشته و حکم به صحت صلوات می‌گردد.

بیت‌الرحمة
«کفایة الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه بیست هشتم مبحث: اجتماع امر و نهی - وجوه ترجیح نهی (۱) تاریخ: ۹۶/۰۹/۰۵

وجوه ترجیح نهی بر امر:

وجه اول:

دلالت نهی بر اطلاق شمولی اقوی از دلالت امر بر اطلاق بدلی است، زیرا اولی به وضع و دومی به مقدمات حکمت است.

اشکال: (قوله: وقد اورد عليه بان ذلک...)

دلالت نهی بر اطلاق شمولی نیز به مقدمات حکمت است، پس اقوائتی وجود ندارد.

جواب اشکال: (قوله: وقد اورد عليه بانه لو كان...)

اگر دلالت نهی بر اطلاق شمولی به مقدمات حکمت باشد، لازمه اش آن است که استعمال لاتغصب در خصوص بعض افراد غصب، به نحو حقیقت باشد چون استعمال مطلق در مقید استعمال حقیقی است در حالی که قطعاً این استعمال مجاز است، پس معلوم می‌شود که دلالت نهی بر اطلاق هر چند وضعی نباشد اما به دلالت عقل است از باب اینکه ترک طبیعت به ترک جمیع افراد است. و در نتیجه باز هم بر اطلاق امر که به مقدمات حکمت است مقدم است.

کلام صاحب کفایه: (قوله: قلت: دلالتهما علی العموم...)

درست است که ترک طبیعت عقلاً به ترک جمیع افراد متعلق است اما اول باید ثابت شود که مطلق طبیعت، متعلق نهی واقع شده تا بعد بگوئیم ترک آن به ترک جمیع افراد است، و پُر واضح است که اثبات این مطلب که مطلق طبیعت، متعلق نهی است، جز به مقدمات حکمت امکان پذیر نیست.

اللهم الا ان يقال:

نفس وقوع طبیعت در حیث نهی برای اثبات اینکه طبیعت متعلق نهی است، کفایت می‌کند.

وجه دوم:

نهی کاشف از وجود مفسده و امر کاشف از وجود مصلحت است و دفع مفسده اولی از جلب منفعت است.

اشکال محقق قمی: (قوله: و قد اورد علیه...)

اولویت مذکور کلیت ندارد زیرا در ترک واجب تعیینی نیز مفسده است و در نتیجه دوران بین دو مفسده خواهد بود که باید اهم آن دو ملاحظه شود.

نقد اشکال محقق قمی: (قوله: ولا یخفی مافیہ...)

در ترک واجب مفسده نیست، بلکه فوت المصلحه است، هم چنانکه در ترک حرام مصلحت نیست، بلکه دفع المفسده است.

اشکالات صاحب کفایه:

اولاً: اولویت مذکور به نحو مطلق ممنوع است، بل ربما یكون العکس اولی؛

ثانیاً: بر فرض که اولویت مذکور را بپذیریم اما مانحن فیہ از صغریات آن محسوب نمی گردد. زیرا این اولویت بین یک واجب معلوم و حرام معلوم است و در مانحن فیہ فقط احتمال احدهما وجود دارد.

ثالثاً: بر فرض که اولویت مذکور را در واجب و حرام محتمل نیز بپذیریم و لکن این اولویت در صورتی ارزشمند است که مفید قطع باشد، زیرا اولویت ظنیّه نیاز به دلیل دارد.

رابعاً: بر فرض که اولویت ظنیّه را نیز بپذیریم اما مورد آن جائی است که مجالی برای اصل برائت یا اشتغال نباشد مثل موارد دوران امر بین واجب تعیینی و حرام تعیینی. و مانحن فیہ لیس کذلک، زیرا دوران امر بین واجب تخییری (صلات) و حرام تعیینی (غصب) است و ما می توانیم نسبت به ماده اجتماع «صلات در دار غصبی» اصالة البرائة عن الحرمة جاری کرده و حکم به صحت نماز نمائیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«کفایة الأصول استناد سعید رمزی»

جلسه سی و سی یکم مبحث: اجتماع امر و نهی - وجوه ترجیح نهی (۳) تاریخ: ۸/۱۱/۹۶

وجه سوّم: استقراء

با استقراء در فقه می‌یابیم که در موارد زیادی که دوران بین وجوب و حرمت بوده شارع مقدّس جانب حرمت را بر وجوب مقدّم داشته است مثل حرمت صلاة در ایام استظهار و یا عدم جواز وضو از انائین مشتهین.

اشکالات صاحب کفایه:

- ۱- استقراء مذکور ظنی است و دلیلی بر اعتبارش وجود ندارد. (اشکال کبروی)
- ۲- بر فرض که استقراء ظنی هم حجّت باشد با دو مورد استقراء حاصل نمی‌شود (اشکال صغروی)
- ۳- بر فرض که استقراء ظنی با همین دو مورد حاصل شده و حجّت هم باشد ولی دو مثال مذکور ارتباطی به ما نحن فیه نداشته و حکم به حرمت از باب ترجیح نهی بر امر نیست، زیرا محل بحث جایی است که اولاً: حرمت ذاتی در میان باشد، و ثانیاً: اصل و یا اماره‌ای بر ترجیح یکی از دو طرف نباشد. و در دو مثالی که ذکر کردید این دو خصوصیت وجود ندارد.

اما حرمت صلاة در ایام استظهار:

اولاً: حرمت صلاة در ایام حیض و استظهار تشریحی است نه ذاتی

ثانیاً: بر فرض که حرمت ذاتی باشد اما حکم به حرمت در مفروض مثال به مقتضای استصحاب حرمت و یا قاعده امکان (کل دم یمكن ان یکون حیضاً فهو حیض) است نه ترجیح جانب نهی.

و اما عدم جواز وضو از انائین مشتهین:

حرمت وضو با وجود علم تفصیلی به تنجس آب یک حرمت تشریحی است، بنابراین در مورد علم اجمالی اگر با هر دو آب وضو بگیرد احتیاط محسوب می‌شود که ضدّ تشریح است نه تشریح.

اگر گفته شود: (قوله: «فعدم جواز الوضوء...»)

با فرض امکان احتیاط و عدم استلزام تشریح پس چرا در فقه به تبع روایات حکم به ترک وضوء و لزوم تیمّم شده است؟

می‌گوئیم: (قوله: «لیس الا من باب التبعید...»)

به یکی از دو جهت:

۱- تعبّد محض.

۲- عدم ابتلاء مکلف به نجاست خبیثی اعضاء وضوء:

توضیح مطلب: بعد از آن که مکلف با آب اول وضو گرفت به محض اینکه آب دوم با اعضاء وضوء ملاقات کرد علم تفصیلی به نجاست اعضا پیدا می شود، زیرا اگر آب دوم نجس باشد الان تنجّس حاصل شده و اگر آب اول نجس بوده هنوز مطهّری نیامده، چون مفروض آن است که آب دوم قلیل بوده و در مطهّریتش تعدّد و انفصال غساله لازم است. حال بعد از حصول تعدّد و انفصال غساله شک می کنیم که آیا طهارت اعضاء حاصل شد یا خیر؟ استصحاب می کنیم بقاء نجاستی که علم تفصیلی به آن داشتیم. بنابراین حکم شارع به ترک وضو و لزوم تیمّم در مفروض بحث به جهت عدم ابتلاء مکلف به نجاست اعضاء وضوست نه به جهت تعبّد محض.

نعم؛

اگر فرض کنیم که در باب تطهیر متنجّس، تعدّد و انفصال غساله لازم نیست (مثل این که آب دوّم، کرو یا جاری باشد) در این صورت با ملاقات آب دوم با اعضاء وضوء علم تفصیلی به نجاست اعضاء حاصل نمی شود بلکه فقط علم اجمالی به حدوث نجاست و طهارت محقّق است و در چنین مواردی استصحاب جاری نمی شود چون یقین تفصیلی سابق وجود ندارد و با عدم جریان استصحاب به مقتضای قاعده طهارت حکم به طهارت اعضاء وضومی شود و علی القاعده نباید وضو گرفتن با این دو آب محذوری داشته باشد، پس حکم به ترک وضوء و لزوم تیمّم در این صورت فقط تعبّدی محض خواهد بود.

الأمر الثالث:

الحاق تعدّد اضافات به تعدّد عنوانات

ظاهر آن است که اگر متعلّق امر و نهی عنوان واحد باشد (اکرام) که بالأضافه به یک وصف (عالم) متعلّق امر و بالأضافه به وصف دیگر (فاسق) متعلّق نهی است (مثل: اکرم العلماء و لا تکرم الفساق) ملحق به جایی است که متعلّق امر و نهی دو عنوان باشد (صلّ و لا تغصب) و طبعاً قواعد باب اجتماع که از مصادیق تزامم است در آن جاری می شود، زیرا تعدّد اضافات نیز مانند تعدّد عنوانات می تواند مؤثّر در حسن و قبح و مصلحت و مفسده باشد.

اگر گفته شود: پس چرا مشهور اصولیین در مثل اکرم العلماء و لا تکرم الفساق قواعد باب تعارض را جاری کرده اند؟!

می گوئیم: به یکی از دو جهت:

الف. قول به امتناع: یعنی چون در مسأله اجتماع امر و نهی قائل به امتناع بوده و در مادّه اجتماع (عالم فاسق) اقوی ملاکاً را تشخیص نداده‌اند معامله تعارض با آن دو کرده‌اند (تعارض عرضی).

ب: عدم احراز ملاک: یعنی چون در مورد اجتماع (عالم فاسق) احراز ملاک هر دو حکم را نکرده‌اند و فقط یکی را دارای مقتضی و ملاک دانسته‌اند به احکام تعارض متمسک شده‌اند.

اتمام بحث اجتماع امر و نهی

بیت‌الافتاء
«کفایة الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه ۳۲ تا ۳۶ مبحث: مبحث دلالت نهی بر فساد - امور هشتگانه مقدماتی تاریخ: ۱۲ تا ۱۹/۰۸/۹۶

فصل فی دلالة النهی علی الفساد

ولیتقدم امور:

امر اول: تفاوت این مسئله با مسئله اجتماع:

جهت بحث در این مسئله دلالت نهی بر فساد و عدم آن بعد از فرض توجه نهی به عبادت و یا معامله است، اما جهت بحث در مسئله اجتماع، کفایت و عدم کفایت تعدد عنوان در تعلق امر و نهی به شیء واحد است. وقد عرفت سابقاً که تعدد جهات بحث، موجب تعدد مسائل است.

امر دوم: این مسئله از مباحث الفاظ است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: این مسئله می‌تواند از مباحث الفاظ باشد زیرا بعضی از اصولیین با اینکه ملازمة عقلی بین حرمت و فساد در معاملات را منکر شده‌اند اما قائل به دلالت نهی بر فساد در معاملات شده‌اند، پس معلوم می‌شود که دلالت مزبور را لفظی دانسته‌اند.

إن قلت: در عبادات، علماء قائل به ملازمة بین حرمت و فساد شده‌اند، هر چند حرمت از غیر صیغه نهی استفاده شود، پس معلوم می‌شود که نزاع را در ثبوت ملازمة و عدم آن دانسته‌اند که ارتباطی به عالم الفاظ ندارد و از این رو برای وجود صیغه نهی موضوعیتی قائل نشده‌اند.

قلت: در عبادات نیز ممکن است مسئله را لفظی قرار دهیم به این بیان که بگوئیم: چون بین حرمت و فساد عقلاً ملازمة است، صیغه نهی به دلالت مطابقی بر حرمت و به دلالت التزامی - که از اقسام دلالت لفظیه است - بر فساد دلالت دارد. خلاصه اینکه: این مسئله را برخلاف مسئله اجتماع که عقلی محض بود، می‌توان در زمره مباحث الفاظ قرار داد.

امر سوم: عدم اختصاص نزاع به نهی تحریمی نفسی

الف: مرحوم شیخ نزاع در این مسئله را به نهی تحریمی اختصاص داده است، چون لفظ نهی ظهور در نهی تحریمی دارد.

مرحوم آخوند می‌فرماید: هرچند ظهور مزبور را قبول داریم اما بحث را به نهی تحریمی اختصاص نمی‌دهیم چون ملاک بحث (تضاد بین محبوبیت و مبغوضیت) شامل نهی تنزیهی (کراهتی) نیز می‌شود.

این قلت: عمومیت ملاک نسبت به نهی تنزیهی فقط در عبادات قابل قبول است اما در معاملات بلاشکال میان کراهت و فساد ملازمه‌ای وجود ندارد.

قلت: عدم عمومیت ملاک نسبت به نهی تنزیهی در معاملات موجب نمی‌شود که مسئله را به نهی تحریمی اختصاص دهیم، بلکه می‌گوئیم: هم نهی تحریمی و هم تنزیهی محل بحث است، الا اینکه نهی تنزیهی در معاملات ملاک بحث را ندارد.

ب: محقق قمی نزاع را به نهی نفسی اختصاص داده است، چون نهی غیري مخالفتش عقاب ندارد و نهی دال بر فساد است که مخالفتش عقاب‌آور باشد.

مرحوم آخوند می‌فرماید: نهی غیري - چه اصلی باشد مثل نهی از نماز در لباس حریر، و چه تبعی مثل نهی از نمازی که ازاله نجاست از مسجد متوقف بر آن است - در محل نزاع داخل است. منتهی نهی غیري اصلی چون خطاب مستقل دارد در عنوان مسئله داخل است، اما نهی غیري تبعی چون از مقوله لفظ نیست و بالتبع از کلام استفاده می‌شود در عنوان مسئله داخل نیست ولی چون ملاک بحث در آن وجود دارد لذا شامل آن نیز می‌شود.

اما استحقاق عقاب و عدم آن دخلی در بحث ندارد تا بخواهیم بدین جهت نهی غیري را از محل نزاع خارج کنیم، زیرا آنچه مهم است اثبات ملازمه بین حرمت و فساد است، فلذا می‌بینیم اصولیین در بحث ضد فرموده‌اند: ثمره نزاع در ضد عبادی ظاهری می‌شود که اگر قائل به اقتضاء شویم نماز کسی که ازاله مأموریه را ترک کرده فاسد است و الا فلا. و حال آنکه نهی متعلق به صلوات در بحث ضد، یک نهی غیري تبعی است؛ پس معلوم می‌شود که در نهی غیري نیز دلالت نهی بر فساد تصور دارد هرچند عقابی بر مخالفت آن وجود نداشته باشد.

امر چهارم: مراد از عبادت در مسئله

مراد از عبادت در این مسئله یکی از دو معنی است که به هریک از آن دواشکال تعلق نهی به عبادت، مرتفع می‌شود:

1. افعالی که عبادیت آن‌ها ذاتی است، یعنی متوقف بر وجود امر نیست. مانند: سجده.

2. افعالی که عبادیت آن‌ها تعلیقی است یعنی اگر امری به آن‌ها تعلق بگیرد عبادیت پیدا می‌کند. مانند روزه عید فطر و قربان.

و اما تعاریف دیگری که برای عبادت در این مسئله شده از جامعیت و مانعیت برخوردار نیست و اشکالاتی بر آن‌ها وارد است ولی چون نوع تعاریفی که در علم اصول مطرح شده تعاریف لفظی و شرح‌الاسمی است، وجهی برای اطاله کلام در نقض و ابرام آن‌ها وجود ندارد.

امر پنجم: بیان محل نزاع در مسئله

آن عبادت و معامله‌ای مورد نزاع است که قابلیت اتصاف به صحت و فساد را داشته باشد. مثل: صلوات و بیع. بنابراین افعالی که اصلاً اثر شرعی ندارند مانند شرب ماء و یا اثر شرعی آن‌ها قابل انفکاک از آن‌ها نیست مثل غضب که اثرش ضمان است، از محل نزاع خارج‌اند چون قابلیت اتصاف به صحت و فساد را ندارند.

امر ششم: معنای صحت و فساد

صحت و فساد دو وصف اضافی (نسبی) هستند یعنی چه بسا یک عملی نسبت به یک اثر و یک نظر صحیح و نسبت به اثر و نظر دیگر فاسد باشد. مانند: نماز با وضوی مستصحب که نسبت به موافقت امر، صحیح و نسبت به قضا یا اعاده، فاسد است و بیع ربوی که به نظر عرف صحیح و به نظر شرع باطل است.

بنابراین می‌توان گفت: صحت در همه جا به همان معنای لغوی و عرفی است که تمامیت اجزاء و شرائط باشد و تفسیرهای گوناگونی که از صحت و فساد در علوم مختلف مشاهده می‌کنیم. باتوجه به آثاری است که در هر علم مدنظر بوده است. مثلاً: اثری که برای فقیه مهم است سقوط اعاده و قضاء است، فلذا می‌بینیم صحت را به همان معنا کرده است و یا اثری که برای متکلم مقصود است موافقت امر یا حصول امتثال است، فلذا صحت را به موافقت امر یا شریعت تفسیر کرده است.

تنبیه:

آیا صحت و فساد از احکام شرعی است و یا از احکام عقلی و یا از امور انتزاعی اعتباری؟

می‌فرماید: صحت و فساد به معنای کلامی آن (موافقت با امر یا شریعت) دو امر اعتباری هستند که از مطابقت و عدم مطابقت مآتی به با مأمور به انتزاع می‌شود.

و اما صحت به معنای فقهی آن در عبادات (سقوط اعاده و قضاء) دو صورت دارد:

صورت اول: نسبت به امر واقعی اولی: از احکام عقلیه است یعنی عقل وقتی مطابقت عمل با مأمور به را درک نماید حکم به سقوط اعاده و قضاء می‌کند.

صورت دوم: نسبت به امر ثانوی ظاهری: چون اقتضای ثبوت اعاده و قضا وجود دارد و لکن شارع آن دورا تخفیفاً واجب نکرده و به همان مأموریه ثانوی یا ظاهری اکتفاء نموده است؛ صحت حکم شرعی وضعی خواهد بود.

آری انطباق کلی مأموریه بر مصادیق و افراد خارجی قهری بوده و حکم به صحت در آن‌ها قابل جعل نیست.

و اما صحت در معاملات (ترتیب اثر مقصود) بلاشکال از احکام شرعی است: یعنی ترتیب اثر مقصود بر معامله به جعل شارع است و الا اصل اولی در معاملات فساد است.

آری انطباق بر مصادیق خارجی قهری بوده و ترتیب اثر بر آن‌ها به جعل شارع نیست.

امر هفتم: مقتضای اصل در مسئله

اما نسبت به مسئله اصولی اصلی نداریم که به آن رجوع کنیم زیرا اگر دلالتی بوده از اول صدور نهی بوده و اگر نبوده از همان ابتداء نبوده، پس حالت سابقه قطعی وجود ندارد تا آن را استصحاب کنیم.

اما نسبت به مسئله فقهی در معاملات: اگر اصل لفظی دال بر صحت وجود داشته باشد به همان مراجعه می‌کنیم و الا اصل عملی (استصحاب عدم ترتیب اثر) مقتضی فساد است.

و اما در عبادات مقتضای اصل عملی (قاعده اشتغال) فساد عبادت است چون عبادت امر و یا ملاک آن را لازم دارد و با وجود نهی، هیچ کدام محرز نیست.

امر هشتم: اقسام تعلق نهی به عبادت یا معامله

متعلق نهی در عبادت چند حالت دارد:

۱. خود عبادت است مثل نهی از صلوات در ایام عادت؛
۲. جزء عبادت است مثل نهی از قرائت عزائم در نماز؛
۳. شرط عبادت است مثل نهی از وضوء با آب غصبی؛
۴. وصف لازم عبادت است مثل جهراز قرائت در نماز ظهر؛
۵. وصف غیر لازم است مثل غصب که گاهی با نماز ملازم می‌شود.

بلا اشکال قسم اول و دوم در محل نزاع داخل است. الا اینکه در قسم اول بنا بر قول به اقتضاء، تمام عبادت باطل می شود، اما در قسم دوم همان جزء باطل می شود و بطلان جزء در صورتی موجب بطلان عبادت است که مستلزم نقیصه در عبادت گردد و الا اگر بتواند نقیصه را بدون پیش آمدن محذوری دیگر جبران نماید عبادت باطل نخواهد بود.

و اما قسم سوم: اگر شرط عبادت توصلی باشد (مثل تطهیر ثوب) موجب بطلان عبادت نمی شود اما اگر تعبدی باشد (مثل وضوء) موجب بطلان عبادت است چون فساد شرط مستلزم فساد مشروط است.

و اما قسم چهارم نیز مستلزم بطلان عبادت است چون نهی از وصف، مساوی با نهی از موصوف (صلوات) است و الا مستلزم اجتماع امر و نهی در شیء واحد خواهد بود.

و اما قسم پنجم: اگر وصف اتحاد وجودی با عبادت نداشته باشد مثل نظریه اجنبیه در نماز، نهی از آن به عبادت سرایت نمی کند، اما اگر اتحاد وجودی داشته باشند مثل غصبیت، ملحق به باب اجتماع امر و نهی خواهد بود.

نکته:

اگر نهی در ظاهر خطاب به خود عبادت تعلق گرفته ولی علت تعلق نهی به عبادت، جزء یا شرط یا وصف باشد ۲ حالت دارد:

1. اسناد نهی به خود عبادت مجازی و بالعرض باشد (از باب وصف به حال متعلق) و آنچه که حقیقتاً منهی عنه است خود جزء یا شرط یا وصف عبادت است، حکم این صورت همان است که در اقسام سابق گذشت.

2. اسناد نهی به خود عبادت حقیقی باشد (وصف به حال موصوف) و این جزء یا شرط فقط واسطه ثبوت نهی برای خود عبادت است؛ حکم این صورت، حکم قسم اول از اقسام پنج گانه است.

تتمه:

تمام اقسام مذکور و احکام آن در معاملات نیز جاری می شود.

إذا عرفت هذه الامور الثمانية فلا بد من بسط المقال في مقامين:

مقام اول: عبادات

اگر نهی به عبادت تعلق بگیرد (هرچند جزء یا شرط عبادت دیگر باشد) مقتضی فساد است زیرا اجتماع بین حرمت ذاتی که مقتضای نهی است و صحت، ممتنع است هم نزد متکلم و هم نزد فقیه.

اما نزد متکلم به جهت اینکه با وجود حرمت، امری در کار نیست تا موافقت الامر صدق کند.

و اما نزد فقیه به جهت اینکه صحت (سقوط اعاده و قضاء) متوقف بر تحقق ۲ امر است:

۱. اتیان عمل به قصد قربت؛

۲. صلاحیت عمل برای تقرب و معلوم است که با وجود نهی (حرمت ذاتیه) صلاحیت تقرب وجود ندارد و در نتیجه اتیان عمل به قصد قربت هم امکان پذیر نخواهد بود.

لایقال: آن نهی مقتضی فساد است که دلالت بر حرمت ذاتی نماید و حال آنکه عبادت قابلیت اتصاف به حرمت ذاتی ندارد زیرا اگر مکلف، عبادت منهی عنه را بدون قصد قربت (مثلاً به قصد تمرین صبی) انجام دهد اصلاً متصاف به حرمت نمی‌گردد و اگر با قصد قربت (قصد امر) انجام دهد از باب تشریح حرام خواهد بود و با وجود حرمت تشریحی، اتصاف آن به حرمت ذاتی ممکن نیست چون مستلزم اجتماع مثلین خواهد بود.

نتیجه اینکه: نهی متعلق به عبادت چون دلالت بر حرمت ذاتی ندارد مقتضی فساد عبادت نخواهد بود.

لأنه یقال:

اولاً: اتصاف عبادت به حرمت ذاتی مانعی ندارد زیرا ممکن است در عبادت نیز مفسده ملزمه‌ای باشد که موجب اتصاف آن به حرمت ذاتی گردد خواه عبادت شأنی باشد (صوم عیدین) و یا عبادت ذاتی (سجده حائض).

ثانیاً: بر فرض که عبادت متعلق نهی متّصف به حرمت تشریحی گردد اما این منافاتی با اتّصاف آن به حرمت ذاتی ندارد. و اینکه گفتید اجتماع این دو مستلزم اجتماع مثلین و محال است؛ می‌گوئیم: متعلّق حرمت ذاتی فعل جوارحی و متعلّق حرمت تشریحی فعل قلبی است و با فرض تفاوت متعلّق، اجتماع مثلین لازم نمی‌آید.

ثالثاً: حرمت تشریحی نیز دلالت بر فساد عبادت می‌کند، زیرا با آمدن نهی، این فرد منهی عنه از طبیعت عبادت مأمور به خارج خواهد شد و با عدم وجود امر، عبادت باطل است.

مقام دوّم: معاملات

نهی در معاملات اقتضای فساد ندارد، زیرا هیچ‌گونه ملازمه لغوی و عرفی بین حرمت معامله و فساد آن وجود ندارد و در این جهت فرقی نیست که حرمت به ذات سبب (عقد) تعلق بگیرد به عنوان اینکه فعلی از افعال مباشری است مثل نهی از بیع در وقت نداء، و یا به ذات مسبب (تملیک) به عنوان اینکه فعلی از افعال تسبیبی است مانند نهی از بیع مصحف به کافر، و یا به تسبّب مانند: نهی از تملک زیاده در بیع ربوی که به نفس عقد یا نفس تملک زیاده، نهی تعلق نگرفته بلکه به تملک زیاده‌ای تعلق گرفته که مسبب از بیع ربوی باشد.

آری در دو صورت نهی تحریمی در معامله مقتضی فساد است:

۱. آنجائی که نهی به چیزی تعلق گرفته که با صحّت معامله قابل جمع نیست مثل نهی از تصرف در ثمن یا مثن (ثمن الکلب یا ثمن العذره و نحوها)؛

۲. در صورتی که ادعا شود که نهی در معاملات ارشاد به فساد است نه ظاهر در حرمت کما اینکه امر به معامله، ارشاد به صحّت است نه ظاهر در وجوب.

و لکن مرحوم آخوند می‌فرماید: این ظهور در معاملات به معنای اخص یعنی عقود و ایقاعات، بعید نیست اما در معاملات به معنای اعم (مطلق توصلیات) اگر قرینه‌ای بر ارشادیت وجود داشته باشد بر ارشاد حمل می‌شود و الاً به ظهور اولی نهی که همان حرمت باشد اخذ می‌کنیم.

إن قلت: هر چند بین حرمت معامله و فساد آن ملازمه لغوی و عرفی وجود نداشته باشد اما ملازمه شرعی وجود دارد به مقتضای اخباری که در باب ازدواج عبد، بدون اذن مولی وارد شده است؛ از جمله روایتی است از امام (علیه السلام) برای عدم فساد

نکاح عبد بدون اذن مولی به این جمله تعلیل فرموده است: «إِنَّهُ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ إِذْ عَصَى سَيِّدَهُ»؛ که از این تعلیل استفاده می‌شود که هرچه عصیان خدا باشد مقتضی فساد است. پس حرمت متعلق به یک معامله نیز شرعاً مقتضی فساد خواهد بود.

قلت: اگر مراد از عصیان در حدیث (لم یعص الله) معصیت تکلیفی باشد (یعنی انجام کاری که مورد امضاء شارع نیست) طبعاً دلالت بر فساد دارد اما ظاهراً آن است که مراد، معصیت وضعی است (یعنی اصل عملی ذاتاً مشروع است الا اینکه تحقق آن مشروط به اذن مولی است) و معصیت وضعی دلالتی بر فساد ندارد.

لا ینقال: اطلاق معصیت بر معصیت وضعی، خلاف ظاهر است.

لأنه ینقال: اولاً: هیچ مانعی در اطلاق مذکور وجود ندارد و شاهدش هم آن است که مراد از عصیان در فقره دوم (فإنه عصی سیده) بلا اشکال معصیت وضعی است زیرا مفروض آن است که عبد بدون اذن مولی ازدواج کرده نه با وجود نهی مولی تا معصیت تکلیفی محقق باشد، پس معلوم می‌شود که مراد از عصیان در فقره اول (لم یعص الله) نیز معصیت وضعی است نه تکلیفی؛ تا دال بر فساد باشد.

ثانیاً بر فرض که عصیان در فقره اول ظهور در معصیت وضعی نداشته باشد؛ در معصیت تکلیفی نیز ظهور نخواهد داشت تا دلالت بر فساد کند.

تذنیب:

بعضی از عامه گفته‌اند: نهی دلالت بر صحت متعلقش (عبادت و معامله) دارد، زیرا متعلق نهی باید مقدور باشد و قدرت مساوی با صحت و امکان تحقق شی در خارج است در حالی که اگر عمل باطل بوده و قابل تصحیح نباشد تعلق تکلیف به آن امکان ندارد.

مرحوم آخوند در جواب می‌فرماید:

اما در معاملات در دو مورد، کلام مزبور صحیح است: ۱. تعلق نهی به مسبب؛ ۲. تعلق نهی به تسبب.

اما اگر نهی به سبب تعلق بگیرد دلالت بر صحت ندارد چون ایجاد سبب مقدور مکلف است هر چند صحیح نباشد، گرچه ما اثبات کردیم که دلالت بر فساد نیز ندارد.

و اما در عبادات: مطلقاً دلالت بر صحت ندارد اما در عبادت ذاتی (سجده) چون عبادت در آن متوقف بر امر نیست تا این که با وجود نهي، غیرمقدور باشد و اما در عبادت شأني (صوم عیدین) چون جمع بین نهي و صحت، مستلزم اجتماع امر و نهي در شيء واحد با عنوان واحد است.

اتمام بحث نواهی

بیتا

«کفایة الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه ۴۰ تا ۴۴ مبحث: مبحث مفاهیم، مفهوم شرط تاریخ: ۹/۲۵ تا ۹/۱۰/۰۲

المقصد الثالث: في المفاهيم

مقدمة

در این مقدمه به نکاتی اشاره شده است:

۱. تعریف مفهوم:

مفهوم عبارت است از یک حکم انشائی و یا اخباری که در کلام ذکر نشده و لازمه خصوصیتی است که در معنای منطوق وجود دارد.

۲. اقسام مفهوم:

مفهوم بردو قسم است:

الف: مفهوم موافقت: مفهومی است که از حیث ایجاب و سلب، موافق با منطوق است.

ب: مفهوم مخالفت: مفهومی است که از حیث ایجاب و سلب، مخالف با منطوق است.

۳. سایر تعاریف مفهوم:

مرحوم آخوند می فرمایند: برای مفهوم تعاریف دیگری نیز شده است که مورد نقض و ابرام قرار گرفته است ولی بارها گفته ایم که این تعاریف، لفظی و شرح الاسمی است فلذا حاجتی به اطالة سخن در مورد آنها نیست.

۴. مفهوم از صفات دلالت است و یا از صفات مدلول؟

می فرمایند: به صفات مدلول شبه است و اگر احياناً به دلالت اسناد داده می شود از باب وصف به حال متعلق (جائنی زید ابوه قائم) و مجازی است.

۵. تبیین محل نزاع

نزاع در باب مفاهیم يك نزاع صغروي است: یعنی سخن در آن است که آیا جمله شرطیه - مثلاً- دلالت بر خصوصیتی که مستلزم وجود مفهوم است دارد یا ندارد؟ و اگر احیاناً نزاع این گونه مطرح می شود که آیا فلان مفهوم حجیت دارد یا خیر، يك تعبیر مسامحی است.

فصل

في مفهوم الشرط

آیا جمله شرطیه با صرف نظراز قرائن خاص، مفهوم دارد یا خیر؟

مقدمتاً اشاره می کنیم که مفهوم داشتن جمله شرطیه متوقف بر اثبات ۴ امر است:

۱. اثبات ملازمه بین شرط و جزاء (قضیه شرطیه لزومیه باشد).

۲. اثبات ترتب جزاء بر شرط (جزاء متأخر از شرط باشد)

۳. اثبات علیت بین شرط و جزاء (یعنی شرط علت جزاء باشد).

۴. اثبات انحصار علیت (شرط علت منحصره برای جزاء باشد).

بنابراین انکار هر يك از این امور مستلزم نفي مفهوم از جمله شرطیه است. منتهی انکار امر اول قطعاً باطل است زیرا بلاشکال از جمله شرطیه لزوم تبادر می کند. اما انکار سایر امور یعنی ترتب و یا علیت و یا انحصار مجال واسعی دارد.

ادله قائلین به مفهوم

طرفداران مفهوم شرط برای اثبات ۴ امر مذکور وجوهی را ذکر کرده اند:

وجه اول: تبادر

یعنی از ظاهر جمله شرطیه آن ۴ امر مذکور که نتیجه آن علیت منحصره است تبادر می کند و تبادر علامت حقیقت است. پس جمله شرطیه بالوضع دلالت بر مفهوم دارد.

جواب: اولاً: همان طور که جمله شرطیه در علیّت منحصره فراوان به کار رفته است در علیّت غیر منحصره و بلکه در غیر ترتّب نیز زیاد استعمال شده است بدون اینکه نیاز به قرینه داشته و استعمال مجازی باشد.

ثانیاً: اگر چنین ظهوری ثابت باشد پس می‌توان در مقام مخاصمه به مفهوم کلام مُقراخذ نمود هرچند خودش منکر مفهوم برای کلامش باشد در حالی که عملاً چنین نیست.

وجه دوّم: انصراف

هرچند جمله شرطیه برای علیّت منحصره وضع نشده باشد اما اطلاق ملازمه بین شرط و جزاء انصراف به اکمل افراد دارد که لزوم به نحو علّت منحصره است.

جواب: اولاً: اکملیّت افراد موجب انصراف نمی‌شود خصوصاً اگر استعمال مطلق در غیر فرد اکمل زیاد باشد - همانگونه که در مانحن فیه چنین است - زیرا استعمال جمله شرطیه در علّت غیر منحصره نیز فراوان دیده می‌شود.

ثانیاً: اکملیّت علّت منحصره را نسبت به علّت غیر منحصره قبول نداریم زیرا لزومی که بین علّت و معلول وجود دارد در همه موارد مساوی است و این چنین نیست که لزوم بین علّت منحصره و معلولش اقوی از لزوم بین علّت غیر منحصره و معلولش باشد.

وجه سوّم: اطلاق ادات شرط

هرچند جمله شرطیه بالوضع یا بالانصراف دلالت بر انحصار علّت ندارد اما اطلاق ادات شرط اقتضای انحصار علیّت دارد زیرا اگر لزوم به نحو غیر منحصره باشد نیاز به آوردن قید زائد (ذکر عدل) است و مفروض عدم آن است، هم چنانکه اطلاق صیغه امر، مقتضی حمل بر وجوب نفسی است چون وجوب غیري نیاز به مؤونه زائده دارد.

جواب: اولاً: مقدمات حکمت در معانی حرفی جاری نمی‌شود چون جزئی بوده و قابل تقييد نیست، و با عدم امکان تقييد با توجه به اینکه تقابل بین اطلاق و تقييد از قبیل عدم و ملکه است، اطلاق نیز امکان پذیر نخواهد بود و مفروض آن است که ادات شرط از حروف بوده و دارای معنای استقلالی نیست.

ثانیاً: برفرض که اطلاق و مقدمات حکمت در معانی حرفی نیز جاری شود اما مقتضای اطلاق، علیت منحصره نیست زیرا این فرد از اطلاق با سایر افراد آن مساوی است و اثبات هر یک از آنها محتاج به مؤونه زائده است و هذا بخلاف صیغه الامر، زیرا وجوب نفسی قیدی ندارد اما وجوب غیري نیاز به قید زائد دارد.

وجه چهارم: اطلاق اوای شرط

اطلاق شرط (مجثی) اقتضاء می کند که تمام مؤثر در جزاء (وجوب اکرام) همان باشد، زیرا اگر خصوصیت دیگری سابق بر آن و یا مقارن با آن در جزاء دخالت داشت بر مولی بود که آنرا بیان نماید و چون بیان نکرده معلوم می شود که همین شرط به تنهایی مؤثر در تحقق جزاء است. (نهی انضمام)

جواب: اگر چنین اطلاقی محرز شود بلاشکال جمله شرطیه مفهوم خواهد داشت اما اگر نگوئیم اصلاً اتفاق نیافتاده بسیار نادر است پس نمی توان به آن برای اثبات انحصار علیت تمسک نمود.

وجه پنجم: اطلاق اوای شرط

اطلاق شرط اقتضاء می کند که مؤثر در جزاء معیناً همین شرط باشد، زیرا اگر شرط دیگری نیز مؤثر بود بر مولی لازم بود که به صورت تخییر بیان نموده و جزاء را بر احدهما مترتب سازد و این نظیر اطلاق صیغه امر است که بر وجوب تعیینی حمل می شود چون وجوب تخییری نیاز به بیان زائد دارد. (نهی بدل)

جواب: قیاس انحصار علیت به وجوب تعیینی و عدم انحصار به وجوب تخییری صحیح نیست، زیرا وجوب تعیینی و تخییری ثبوتاً و اثباتاً متغایرنند. مصلحت در واجب تعیینی قائم به نفس واجب اما در واجب تخییری قائم به جامع و یا هر یک از دو عدل است.

از این رو واجب تخییری در مقام اثبات نیاز به بیان عدل دارد و اگر عدلی ذکر نشود، مقتضای اطلاق حمل بر وجوب تعیینی است و انحصار علت و عدم آن تفاوتی در این جهت ایجاد نمی کند نه ثبوتاً و نه اثباتاً، چرا که شرطیت قائم به شرط است چه واحد باشد و چه متعدد، نه اینکه نسبت به شرط واحد شرطیت تعیینی باشد و نسبت به شرط متعدد تخییری؛ فلذا اطلاق در مقام اثبات اقتضائی برای تعیینیت ندارد.

ادله منکرین مفهوم

دلیل اول: سید مرتضی فرموده است: مفاد قضیه شرطیه تعلیق حکم به شرط است اما انحصار شرطیت از آن استفاده نمی شود زیرا ممتنع نیست که شرط دیگری نیز جاشین آن شود و حکم به آن هم معلق گردد بدون اینکه شرطیت شرط اول منتفی شود و برای این مطلب نظائری در شرعیات و عرفیات وجود دارد.

جواب: اگر مراد سید از عدم امتناع و احتمال جانشینی شرط دیگری امکان ثبوتی است فهو ممّا لاینکره القائل بالمفهوم و اگر مراد امکان اثباتی است - یعنی در مقام اثبات احتمال وقوع شرط دیگری که جانشین شرط مذکور باشد وجود دارد خواهیم گفت: صرف این احتمال مادامی که راجح یا مساوی نباشند نمی تواند مانع ظهور گردد و از کلام سید هم نمی توان احتمال راجح یا مساوی را استفاده نمود.

دلیل دوم: اگر جمله شرطیه مفهوم داشته باشد باید به یکی از دلالات ثلاث (مطابقیه، تضمینیه و التزامیه) باشد و مفروض انتفاء هر سه قسم از دلالت است پس مفهوم داشتن جمله شرطیه نیز منتفی است.

مرحوم آخوند می فرماید: بعضی از این دلیل جواب داده اند به اینکه قائلین به مفهوم مدعی وجود دلالت التزامیه هستند و لکن ما هیچ یک از ادله قائلین به مفهوم را نپذیرفتیم.

دلیل سوم: آیه شریفه "لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء إن اردن تحصناً" دلالت بر عدم ثبوت مفهوم برای جمله شرطیه دارد، زیرا اگر قائل به مفهوم باشیم، مفهوم آیه آن می شود که اگر اهرا برزنا اگر اراده تحصن نباشد جایز است در حالی که بلاشکال اگر اهرا بر حرام مطلقاً جایز نیست چه اراده تحصن باشد و چه نباشد.

جواب: کلام در مواردی است که قرینه خاصی بر ثبوت مفهوم یا عدم آن وجود نداشته باشد و الا قائلین به مفهوم نیز در مواردی که دلیل خاص بر عدم مفهوم وجود دارد مثل آیه شریفه ملتزم به مفهوم نمی شوند.

نتیجه اینکه: مرحوم آخوند با ابطال ادله قائلین به مفهوم، از منکرین مفهوم به شمار می آید از باب اینکه دلیلی بر مفهوم داشتن جمله شرطیه وجود ندارد، هر چند در استدلال منکرین نیز مناقشه کرده است.

کفایت‌الأصول استاد سعید رمزی

جلسه سوم مبحث: اجتماع امر و نهی در شیئی واحد - امر اول تاریخ: ۱۳۹۶/۰۶/۲۲

• فصل دوم

○ اجتماع الأمر والنهی فی شیء واحد

▪ امور مقدماتی

▪ امر اول:

• مقصود از واحد در عنوان بحث چیست؟

وحدت تقسیماتی دارد که دو تقسیم مورد نظر ماست:

۱. تقسیم آن به واحد شخصی (زید) و واحد نوعی (انسان) و واحد جنسی (حیوان).

۲. تقسیم آن به واحد مصداقی (یعنی اتحاد دو عنوان در وجود خارجی مثل نماز و غضب نسبت به حرکات در دار غضبی) و واحد مفهومی (یعنی اتحاد دو عنوان در مفهوم و تباین کلی در وجود خارجی مثل سجود برای خدا و سجود برای بت).

مرحوم آخوند می‌فرماید: مراد از واحد در محل بحث، واحد مصداقی است اعم از اینکه شخصی باشد مثل صلوات زید در دار غضبی و یا نوعی و جنسی باشد مثل کلی صلوات در دار غضبی؛ بنابراین ذکر این واژه در عنوان بحث به دلیل اخراج واحد مفهومی از محل نزاع است نه به جهت اختصاص بحث به واحد شخصی، چنان که بعضی توهم کرده‌اند.

«کفایت، الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه چهارم مبحث: اجتماع امر و نهی در شیئی واحد - امر دوم تاریخ: ۱۳۹۶/۰۶/۲۵

امر دوم:

فرق بین مسئله اجتماع امر و نهی و مسئله نهی در عبادت

مرحوم آخوند به سه وجه الفرق اشاره فرموده و خود وجه اول را پذیرفته است.

وجه اول: تفاوت در جهت بحث

جهت بحث در مسئله اجتماع، صغروی و در مسئله نهی در عبادت، کبروی است، زیرا بحث ما در این مسئله از این حیث است که آیا تعدد عنوان موجب تعدد معنون می شود تا اینکه از سرایت هریک از امر و نهی به متعلق دیگری مانع شده و محذور اجتماع امر و نهی در محل واحد لازم نیاید یا خیر، تعدد عنوان موجب تعدد معنون نیست فلذا هریک از امر و نهی به متعلق دیگری سرایت کرده و مستلزم اجتماع امر و نهی در شیء واحد خواهد بود.

اما بحث ما در مسئله نهی در عبادت از این حیث است که بعد از فرض تعلق نهی به عین متعلق امر، آیا نهی مستلزم فساد است أم لا؟ پس جهت بحث در این مسئله متفاوت است.

آری؛ اگر در مسئله اجتماع قائل به امتناع شدیم (از باب اینکه تعدد عنوان را موجب تعدد معنون ندانستیم) و جانب نهی را ترجیح دادیم، این مسئله از صغریات نهی در عبادت محسوب خواهد شد.

وجه دوم تفاوت در موضوع بحث

صاحب فصول فرموده است: موضوع بحث در مسئله اجتماع، دو طبیعت است که وحدت مصداقی پیدا کرده اند (صلّ ولا تغصب) اما در مسئله نهی در عبادت طبیعت واحده است که به نحو مطلق تحت امر رفته و به نحو مقید متعلق نهی شده است (صلّ ولا تصلّ أيام اقرانک)

مرحوم آخوند می‌فرمایند: مجرد تفاوت در موضوع نمی‌تواند موجب تعدد و تغایر بین دو مسئله گردد بلکه معیار در تغایر، تعدد جهات دخیل در غرض است کما عرفت.

وجه سوّم تفاوت در عقلی بودن و یا لفظی بودن بحث

بعضی گفته‌اند: مسئله اجتماع از مسائل عقلی علم اصول است، چون سخن از جواز یا عدم جواز اجتماع از دیدگاه عقل است، اما مسئله نهی در عبادت از مباحث الفاظ است، زیرا بحث در وجود یا عدم وجود دلالت لفظیه التزامیه، بر فساد عبادت است.

مرحوم آخوند در جواب می‌فرمایند: اولاً: عقلی یا لفظی بودن موجب تعدد دو مسئله نمی‌شود بلکه موجب تفصیل در مسئله واحده است یعنی باید یک مسئله عنوان کنیم اما میان حکم عقل و دلالت لفظ در آن مسئله تفکیک قائل شویم.

ثانیاً: در مسئله نهی در عبادت نیز علاوه بر بحث لفظی در یک جهت عقلی نیز سخن به میان می‌آید که آیا جمع بین مبعوضیت که از نهی استفاده می‌شود- و صحت عبادت عقلاً ممکن است یا خیر؟

«کفایت‌الاصول استاد سعید رمزی»

جلسه پنجم مبحث: اجتماع امر و نهی در شیئی واحد - امر سوم و چهارم تاریخ: ۱۳۹۶/۰۶/۲۶

امر سوم:

مسئله اجتماع یک مسئله اصولی است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: چون نتیجه این مسئله در طریق استنباط حکم شرعی قرار می‌گیرد از مسائل اصولیه محسوب می‌گردد. مثلاً می‌گوییم: نماز در دار غضبی مورد اجتماع امر و نهی است (صغری) و اجتماع امر و نهی جایز یا ممتنع است (کبری) پس نماز مذکور صحیح یا فاسد است (نتیجه) آری؛ می‌توان این مسئله را از جهات دیگر جزو مبادی تصدیقی و یا احکامی علم اصول و یا از مسائل علم کلام و فقه قرار داد.

توضیح مطلب:

الف: مبادی تصدیقی یک علم عبارت است از مقدماتی که درباره اصل وجود موضوع آن علم بحث می‌کند. مثلاً: بحث از اصل وجود کتاب و سنت، از مبادی تصدیقی علم اصول است؛ حال می‌توان مسئله اجتماع را از مبادی تصدیقی علم اصول قرار داد بدین بیان که بگوییم: آیا حکم عقل به جواز اجتماع یا امتناع وجود دارد یا خیر؟

ب: مبادی احکامیه علم اصول یعنی مقدماتی که از برخی حالات و شئون احکام شرعیه بحث می‌کند مثل تضاد احکام خمس و تقسیم حکم به تکلیفی و وضعی و امثال ذلک، حال می‌توان مسئله اجتماع را از مبادی احکامیه قرار داد به این بیان که بگوییم: آیا وجوب و حرمت در مورد واحدی که دارای دو عنوان است جمع می‌شوند؟

ج: مسئله فقهی یعنی مسئله ای که موضوعش فعل مکلف و محمول آن حکم شرعی است، حال در ما نحن فیه می‌توانیم بگوییم: آیا نماز در دار غضبی هم واجب است و هم حرام (بنابر جواز اجتماع) یا فقط واجب و یا تنها حرام می‌باشد (بنابر امتناع اجتماع)؟

د: مسئله کلامی عبارت است از هر آنچه که پیرامون مبدأ و معاد بحث می‌کند، حال در ما نحن فیه می‌توانیم بگوییم: آیا خداوند می‌تواند به دو طبیعتی که در خارج وحدت مصداقی دارند امر می‌کند یا خیر؟

امر چهارم

مسئله اجتماع از مسائل عقلی علم اصول است

با توجه به آنچه که در امر دوم ذکر کردیم روشن می‌شود که این مسئله، عقلی محض است زیرا سخن در آن است که آیا تعدد عنوان عقلاً موجب تعدد معنوی می‌شود أم لا؟ و این مطلب ربطی به عالم الفاظ ندارد. فلذا در عنوان مسئله می‌توانیم بجای کلمه امر و نهی، که ظهور در طلب قولی دارد، کلمه وجوب و تحریم را بیاوریم که اعم است در اینکه با دلیل لفظی مثل امر و نهی ثابت شود یا با دلیل غیر لفظی مثل اجماع و عقل.

منشأ توهّم کسانی که این مسئله را لفظی دانسته‌اند دو امر بوده که هر دو قابل جواب است:

۱. تعبیر اصولیین به اجتماع امر و نهی در عنوان مسئله که ظهور در طلب قولی دارد.

جواب: این تعبیر از باب غلبه است؛ یعنی چون وجوب و تحریم غالباً از طریق طلب قولی (امر و نهی) به دست می‌آید به امر و نهی تعبیر کرده‌اند نه اینکه مسئله اختصاص به طلب قولی داشته باشد.

۲. تفصیل بعضی در مسئله به جواز اجتماع عقلاً و امتناع عرفاً و پرواضح است که عرف با عالم الفاظ و ظهورات ارتباط دارد پس مسئله اجتماع، یک مسئله لفظی است.

جواب: مراد از امتناع عرفی دلالت الفاظ نیست تا مسئله اجتماع، لفظی باشد بلکه مراد آن است که شیء واحد ذو عنوانین «نماز در دار غصبی» از دید دقّی عقلی، دو عمل به حساب می‌آید فلذا اجتماع جایز است؛ اما از دید مسامحی عرفی عمل واحد محسوب می‌شود فلذا اجتماع ممتنع است، پس در هر دو صورت، حاکم به جواز و امتناع، عقل است و عرف فقط در تشخیص موضوع دخالت دارد.

آری؛ می‌توان ادعا نمود که عرف (یعنی الفاظ و ادله) دلالت بر عدم وقوع اجتماع می‌کند؛ یعنی بعد از آنکه به حکم عقل، اجتماع را جایز دانستیم، ادله با وقوع خارجی مساعدت ندارد.

«کفایت الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه ششم مبحث: اجتماع امر و نهی در شیئی واحد - امر پنجم و ششم تاریخ: ۱۳۹۶/۰۶/۲۷

امر پنجم

مسئله اجتماع شامل همه اقسام ایجاب و تحریم است

محل نزاع در این مسئله همه اقسام وجوب و تحریم را شامل است و اختصاص به وجوب و حرمت نفسی تعیینی عینی ندارد به دو دلیل:

۱. عمومیت ملاک: یعنی ملاک نزاع که همان لزوم اجتماع ضدین باشد شامل همه اقسام وجوب و تحریم می شود.

۲. اطلاق کلمه امر و نهی در عنوان مسئله که شامل همه اقسام می گردد.

صاحب فصول فرموده است: نزاع اختصاص به وجوب و حرمت نفسی تعیینی عینی دارد زیرا اطلاق امر و نهی منصرف به قسم مذکور است.

مرحوم آخوند می فرمایند:

اگر انصراف مزبور از ماده امر و نهی است فلا دلیل علیه، و اگر صیغه امر و نهی چنین انصرافی دارد می گوئیم: انصراف وضعی (یعنی تبادل قسم خاص از صیغه امر و نهی) ممنوع است و اما انصراف اطلاقی (یعنی استفاده قسم خاص از اطلاق صیغه) هر چند امکان دارد اما در مانحن فیه قابل جریان نیست، زیرا یکی از مقدمات حکمت آن است که قرینه ای برخلاف نباشد و حال آن که عمومیت ملاک در مانحن فیه صلاحیت قرینیت برای عدم اراده اطلاق دارد.

امر ششم

اعتبار قید مندوحه

بعضی گفته‌اند: محل نزاع در مسئله اجتماع، آن جایی است که مکلف در مقام امتثال، مندوحه (راه فرار) داشته باشد، زیرا اگر مندوحه در کار نباشد بلاشکال اجتماع امر و نهی ممتنع خواهد بود چون مستلزم تکلیف به محال (تکلیف بما لا یطاق) است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: در مسئله اجتماع دو مقام از بحث داریم:

۱. مقام جعل: یعنی آیا جعل امر و نهی در شیء واحد از جانب مولا مستلزم تکلیف محال (اجتماع ضدین) است یا خیر؟

۲. مقام امتثال: یعنی آیا تکلیف به مجمع دو عنوان (نماز در دار غضبی) مستلزم تکلیف به محال (یعنی تکلیف به غیر مقدور) است أم لا؟

حال غرض اصلی در مسئله اجتماع مقام اول است که وجود مندوحه و یا عدم آن هیچ ارتباطی به آن ندارد چون مندوحه مربوط به مقام امتثال است.

وجود مندوحه هم در مقام دوم بلاشکال معتبر است، چون اگر مندوحه نباشد تکلیف به محال لازم می‌آید ولی از محل بحث در مسئله اجتماع خارج است.

وبالجملة: وجود مندوحه مربوط به مقام امتثال و رافع محذور تکلیف به محال است ولی محل نزاع در مقام جعل و لزوم تکلیف محال است که وجود یا عدم وجود مندوحه در آن نقشی ندارد.

کفایت‌الأصول استاد سعید رمزی

جلسه هفتم مبحث: اجتماع امر و نهی در شیئی واحد - امر هفتم تاریخ: ۱۳۹۶/۰۷/۱۵

امر هفتم:

آیا قول به جواز یا امتناع در این مساله ارتباطی با مساله تعلق اوامر و نواهی به طبایع یا افراد دارد؟

دو توهم در مقام وجود دارد:

اول: بعضی گفته‌اند: نزاع در جواز یا امتناع در این مسئله مبتنی بر قول به طبایع در آن مسئله است (قائل به جواز می‌گوید: دو طبیعت داریم که احدهما مأموریه و دیگری منهی عنه است، اما قائل به امتناع می‌گوید: هرچند دو طبیعت داریم اما مطلوب مولا طبیعت موجوده است که آن هم واحد است پس نمی‌تواند هم مأموریه و هم منهی عنه باشد). اما بنابر قول به افراد در آن مسئله، بلاشکال باید در این مسئله امتناعی شویم، زیرا فرد واحد نمی‌تواند هم متعلق امر و هم متعلق نهی باشد. دوم: بعضی دیگر گفته‌اند: قول به جواز در اینجا مبتنی بر قول به طبایع در آنجا و قول به امتناع در اینجا مبتنی بر قول به افراد در آنجا است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: وجه اشتراک هر دو توهم آن است که بنابر قول به افراد در آن مسئله باید در این مسئله امتناعی شویم و ما این مطلب را قبول نداریم؛ زیرا اگر تعدد عنوان موجب تعدد معنون باشد حکم به جواز اجتماع می‌شود هرچند احکام را متعلق به افراد بدانیم، چون صلاة در دار غصبی هرچند به حسب ظاهر یک موجود است ولی به دقت عقلی دو فرد از دو طبیعت است که هم زمان وجود پیدا کرده‌اند فلذا می‌تواند همین فرد واحد به اعتبار یکی از دو طبیعت مأموریه و به اعتبار طبیعت دیگر منهی عنه باشد.

اما اگر تعدد عنوان را موجب تعدد معنون ندانستیم حکم به امتناع می‌شود هرچند احکام را متعلق به طبایع بدانیم، زیرا طبیعت به اعتبار وجود متعلق امر و نهی واقع می‌شود نه طبیعت من حیث هی و معلوم است که طبیعت موجوده یکی بیشتر نیست؛ پس نمی‌تواند هم مأموریه و هم منهی عنه باشد.

نتیجه این که هر دو توهم باطل است و نزاع در این مساله هیچ ارتباطی با آن مساله ندارد.

فرق باب اجتماع امر و نهی و تعارض

الف: مقام ثبوت:

در باب اجتماع امر و نهی که از صغریات باب تزاحم است باید متعلق هریک از دو حکم، نسبت به محل اجتماع نیز دارای ملاک باشد تا اینکه بنا بر قول به جواز، هریک از دو ملاک در حکم فعلی خودش تأثیر کرده و در نتیجه صلاة در دار غصبی، هم محکوم به وجوب فعلی و هم حرمت فعلی باشد و بنا بر قول به امتناع، ملاک اقوی تأثیر گذارد و صلاة مذکور محکوم به وجوب فعلی فقط و یا حرمت فعلی فقط شود و در صورت عدم وجود ملاک اقوی در احدهما محکوم به حکم ثالث گردد. اما در باب تعارض؛ متعلق یکی از دو حکم و یا متعلق هر دو حکم نسبت به محل اجتماع فاقد ملاک است و در نتیجه ماده اجتماع با ملاحظه قواعد مقرر در باب تعارض محکوم به احد الحکمین و یا حکم ثالث می گردد.

ب: مقام اثبات:

در مقام اثبات و دلالت اگر احراز کردیم که متعلق هر دو خطاب نسبت به ماده اجتماع نیز واجد ملاک است در این صورت مسئله از باب اجتماع خواهد بود و در نتیجه قواعد باب تزاحم اعمال می شود. اما اگر ملاک هر دو خطاب نسبت به ماده اجتماع احراز نشد از باب تعارض خواهد بود و در نتیجه قواعد باب تعارض جاری می گردد.

بیتنا
«کفایت‌الأصول استاد سعید رمزی»

جلسه نهم مبحث: اجتماع امر و نهی - امر نهم تاریخ: ۱۳۹۶/۰۷/۱۷

امر نهم

کیفیت احراز ملاک در مقام اثبات

در امر هشتم گذشت که اگر در مقام اثبات احراز کردیم که ملاک هر دو حکم در ماده اجتماع وجود دارد مسئله از باب اجتماع خواهد بود و در غیر این صورت در باب تعارض داخل می‌شود؛ حال سخن در این است که چگونه می‌توان احراز نمود که نسبت به ماده اجتماع هر دو ملاک تحقق دارد؟
مرحوم آخوند می‌فرماید: اگر دلیل خاص خارجی مثل اجماع در مقام باشد که وجود هر دو ملاک را در ماده اجتماع اثبات نماید بلاشکال مسئله در باب اجتماع داخل خواهد شد، اما اگر دلیلی بر وجود ملاک غیر از اطلاق دو خطاب نداشته باشیم مسئله دو صورت دارد:

۱. هر دو اطلاق در مقام بیان حکم اقتضائی باشند یعنی اطلاق هر یک از امر و نهی دلالت بر وجود مصلحت مُلزمه یا مفسده مُلزمه در متعلق خود حتی نسبت به ماده اجتماع داشته باشد، در این صورت مسئله از باب اجتماع خواهد بود.

۲. اطلاق هر دو دلیل در مقام بیان حکم فعلی بوده و دلالت بر فعلیت و وجوب و حرمت در ماده اجتماع داشته باشند، در این صورت اگر قائل به جواز اجتماع باشیم نماز در دار غضبی را محکوم به وجوب فعلی و حرمت فعلی دانسته و سپس با ثبوت این دو حکم فعلی، وجود هر دو ملاک را در ماده اجتماع کشف می‌کنیم و در نتیجه قواعد باب تزاحم اعمال خواهد شد، مگر اینکه خارجاً علم اجمالی به کذب یکی از این دو حکم فعلی داشته باشیم که در این صورت با دلیل این دو حکم معامله تعارض خواهد شد مطلقاً (چه بنا بر قول به جواز و چه قول به امتناع)، زیرا نتیجه علم اجمالی مذکور عدم احراز هر دو ملاک در ماده اجتماع است. هذا کله علی القول بجواز الاجتماع.

اما اگر قائل به امتناع باشیم نمی‌توانیم ماده اجتماع را هم واجب فعلی و هم حرام فعلی بدانیم و در نتیجه نخواهیم توانست وجود ملاک در هردو حکم را نیز کشف کنیم. وقد عرفت که با عدم احراز ملاکین، مساله در باب تعارض داخل شده و قواعد آن باب جاری می‌شود مگر اینکه جمع عرفی بین دو دلیل ممکن باشد به این معنی که بتوانیم هردو حکم یا احدهما را بر حکم اقتضائی حمل نمائیم.

فتلخص اینکه: اگر هردو دلیل در مقام بیان حکم اقتضائی باشند از باب اجتماع است. اما اگر در مقام بیان حکم فعلی باشند در این صورت اگر علم به کذب احدهمای غیر معین داشته باشیم از باب تعارض است چه قائل به جواز اجتماع باشیم و چه قائل به امتناع و اگر علم به کذب احدهما نداشته باشیم بنابر قول به جواز اجتماع از باب اجتماع و بنابر قول به امتناع از باب تعارض خواهد بود.

امر دهم

ثمره اجتماع امر و نهی

ثمره بحث در اتیان به ماده اجتماع و حکم به صحت و حصول امتثال ظاهر می‌شود.

توضیح مطلب:

بنابر قول به جواز اجتماع، حکم به صحت عمل (سقوط امر) و حصول امتثال می‌شود مطلقاً (چه در توصیئات و چه در تعبدیئات) زیرا امر فعلی وجود دارد و انجام عمل به قصد امر فعلی متعلق به آن، موجب سقوط امر و حصول امتثال است. آری؛ به مقتضای وجود نهی فعلی، معصیت نیز تحقق پیدا می‌کند.

اما بنابر قول به امتناع:

اگر جانب امر را مقدم کنیم باز هم حکم به صحت عمل و حصول امتثال می‌شود مطلقاً و معصیتی هم وجود ندارد، زیرا مفروض آن است که نهی به جهت ترجیح جانب امر از فعلیت ساقط شده است.

و اگر جانب نهی را مقدم کنیم دو حالت دارد:

الف: ماده اجتماع یک عمل توصیلی باشد؛ در این صورت باز حکم به صحت می‌شود، زیرا با انجام عمل، غرض حاصل شده و با حصول غرض، امر ساقط می‌گردد هر چند معصیت نیز محقق شده است.

ب: ماده اجتماع یک عمل تعبدی باشد؛ که سه صورت دارد:

۱. مکلف عالم به حرمت است.

۲. مکلف جهل تقصیری به حرمت دارد.



۳. مکلف جهل قصوری به حرمت دارد.

در صورت اول و دوم حکم به بطلان عمل می شود، زیرا مفروض آن است که با علم و جهل تقصیری، نهی فعلیت دارد و با فعلیت نهی، عمل مبعوض و حرام است و پرواضح است که عمل مبعوض و حرام صلاحیت مبریت و عبادت ندارد.

اما در صورت سوم از سه طریق می توانیم حکم به صحت نمائیم:

۱. از طریق ملاک؛ یعنی بگوئیم چون احکام تابع ملاکات واقعیه است و مفروض آن است که ملاک امر (مصلحت واقعی) در این عمل وجود دارد پس انجام آن به داعی همین ملاک، موجب صحت و سقوط امر است.

آری؛ در این صورت امثال صدق نمی کند، زیرا حصول امثال متوقف بر وجود امر فعلی و قصد آن است و مفروض آن است که با ترجیح جانب نهی، امر فعلی وجود ندارد.

دوم: از راه امر به نفس عمل؛ یعنی بگوئیم: چون احکام تابع ملاکاتی هستند که تأثیر فعلی در حسن و قبح دارند و حسن و قبح هم تابع علم مکلف است پس درمانحن فیه به دلیل جهل قصوری به حرمت، نهی فعلی وجود ندارد و با عدم فعلیت نهی، مانعی از فعلیت امر نخواهد بود. و معلوم است که با وجود امر فعلی علاوه بر حکم به صحت، امثال نیز حاصل می شود.

سوم: از راه امر به طبیعت؛ یعنی بگوئیم: هر چند احکام تابع ملاکات واقعیه باشند و این عمل عبادی (نماز در دار غصبی) به دلیل مزاحمت با نهی، امر فعلی نداشته باشد اما طبیعت عمل، امر فعلی دارد و ما می توانیم این عمل را به قصد امر متعلق به طبیعت انجام دهیم چون در نظر عقل، بین این فرد و سایر افراد طبیعت در وفاء به غرض، فرقی وجود ندارد. نتیجتاً حکم به صحت عمل و حصول امثال می شود.

چند نکته

نکته اول: فرق بین این سه راه آن است که در راه اول صحت عمل با قد ملاک اثبات می شود اما در راه دوم و سوم صحت عمل با قصد امر ثابت می گردد فلذا اگر قصد امثال به معنای قصد امر را در صحت عبادت شرط بدانیم باید راه دوم و سوم را انتخاب کنیم چون در راه اول با توجه به عدم وجود امر، قصد امثال ممکن نخواهد بود.